فصل چهارم

و دران چند مبحث است • در بیان وقت دادن فطره و کیفیت ان و تحقیق ان و دران سیم مطلب است

در مصارف فطره است و دران ... است و دران چهار مطلب است

و دران شش مطلب است و دران ... است در ذکر ان کسانیکه باید فطره ایشان داد

و کیفیت اخراج آن و در ... شش مطلب ... در ذکر فطره است و دران چهار مقصد است

در اوصاف مستحقین و دران چهار مطلب ... و شش فایده مذکور است

و دران چهار ... مطلب است

و دران چند مطلب است

مقصد اول است ... در بیان مستحقین زکوة و دران هفت مطلب

در بیان ان مالیکه زکوة در ان واجب است

در بیان ان مالیکه زکوة بر ان [illegible]

در زکوة مال است و دران [illegible]

و ان مبتنی بر دو باب است

ع علیه السلام

... مؤمن که صدای ...

بشنود و بآن شاد شود گناهانش

آمرزیده شود اگرچه میان آسمان و زمین را

پر کرده باشد   عن الصادق ع

از حقوق واجبه مؤمن بر مؤمن آنست که اگر او را بضیافت

بطلبد قبول کند   و حضرت ص فرمود که وصیت میکنم

حاضران و غایبان امت خود را که دعوت مسلمان را قبول کنند اگرچه

پنج میل راه باشد که این از اموریست که در دین لازم است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین اما بعد چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم
بن حسن الجیلانی که این چند کلمه ایست در اصول دین و دلیلهای اجمالیه موافق فهم وطاقت عوام نوشته
میشود تا فائده آن شامل اکثر مردم باشد شاید جناب اقدس الهی باین وسیله از گناهان این روسیاه
بی بضاعت بگذرد و رحمت وعفو خود را شامل حال این گناهکار و والدین او نماید و این مشتمل است
بر مقدمه و چند باب مقدمه بدانکه اصول دین سه چیز است توحید و نبوت و معاد و اما عدل
و امامت پس اینها اصول مذهب است هر کس منکر یکی از این سه چیز اول بشود کافر است ونجس است و
ذبیحه او حلال نیست و سایر احکام کفر بر او جاریست و اما اگر اقرار باین سه چیز داشته باشد و منکر عدل
و یا امامت باشد کافر نیست لیکن شیعه هم نیست و بلاشک از اهل جهنم است و اینها را اصول دین میگویند
بجهة آنکه اصل عبادتست از بیخ و ریشه و هر چیزی که بر او اساس میگذارند مثل پای دیوار و ریشه درخت
و اعمال اینها و سایر عبادات و سایر حلال و حرام فروع دین اند یعنی مثل دیوار و شاخ و برگ درخت اند
پس اصل هر چیز اگر بپا برجا باشد فروع بر سر آن قرار میگیرد و اگر اصل نباشد فروع را ثبات و بقائی
نیست پس هر که اصل دین او صحیح باشد امید نجات از برای او هست هر چند فروع او خراب باشد
و اعمال او ناشایسته باشد هر چند بعد از سوختن بسیاری در جهنم باشد هر که اصول دین او خراب باشد
فروع دین و اعمال و طاعات و عبادات باو نفعی نرساند هر چند تمام شب و روز عبادت کند

باب اول در توحید است و در آن سه فصل است فصل اول در اثبات صانع عالم و اینکه عالم را
خدائی هست و دلیل بر این مطلب بسیار است و آنچه بفهم عوام نزدیک باشد دو چیز است
اینکه هر عاقلی که بچشم بصیرت نظر کند بعالم و آنچه در او هست از آسمانها و زمین و ستارها و آفتاب
و ماه و حرکت شبانه روزی آنها و حرکات مختلفه آفتاب و ماه و انواع آنچه در زمین هست از حیوانات
و گیاهها و دانها و روئیدن و رسیدن آنها و اختلاف چهار فصل و در خلقت انسانی از اعضا و
جوارح و قوای ظاهره و باطنه و قوتهائی که باعث تربیت بدن میشود و غذا را بهمه اعضا میرساند
و بسبب آن نمو حاصل میشود و گوشت و پوست و سایر اجزاء بدن و اخلاط از آن حاصل میشود و تعیین

[illegible]

[illegible]

میکند که این بنا صانعی هست و یقین میکند که چنین صانعی باید که مبرا از هر نقیصتی باشد و نقص در او راه نیابد
دوم آنکه هرگاه طفلی از اندرون خانه بیرون آید و بگوید که در خانه فلان چیز را میخواهند یا فلان واقعه
رو داده است ظن بصدق او حاصل میشود و بسیار اوقات هست که یقین بآن حاصل میشود و اگر دو
طفل بگویند صدق بیشتر ظاهر میشود و هم چنین هر چه بیشتر شود چه جای اینکه مردی خبر دهد چه جای
آنکه مردان بسیار خبر دهند پس هرگاه جمعیت کثیری خبر بدهند بسیار اوقات مفید یقین است خصوصا
هرگاه مردان خوب راست گو باشند و حاکم باین عقل است هم چنین است در اموری که مدرک آنها عقل
باشد هرگاه جمع کثیری که جمعیت ایشان بسیار باشد و همه خوب و راست گو باشند صاحب علم و فهم و
زیرکی و زهد و بی نیازی از دنیا باشند متفق القول حکمی بکنند نظر بعقل خود یقین بصدق آنها
حاصل میشود و پس چگونه از خبر دادن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که جمعی از ایشان مثل نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله باشد یقین حاصل نشود و
این معلوم است که از زمان حضرت آدم تا حال جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علما و صلحای
هر عصر و زمان همه گفته اند که عالم را خدائی است یگانه متصف بجمیع کمالات و مبرا از هر عجز
و نقص و عیب و با وجود این عقل حکم میکند باینکه این همه اشتباه نکرده اند و دروغ نگفته اند
بلکه یقین میکند که عین حق و صدق و صواب است بلکه وجود صانع فطری است یعنی معرفت حق
تعالی خلقت انسانی را چنان کرده که بالفطره یقین بوجود خداوند خود داشته باشد بلکه حیوانات
نیز این معنی را فهمیده اند چنانکه از آثار و اخبار و روایات و علامات بسیار ظاهر میشود
در صفات کمالیه است آنچه مشهور است اینست که خدا قادر و عالم و سمیع
و بصیر و حی و مرید و کاره و متکلم و صادق و ازلی و ابدی است یعنی خداوند
هر کاری خواهد بکند میکند و هر چه را خواسته باشد ترک کند میکند و در افعال خود مجبور نیست
مثل آتش نیست که نتواند که نسوزاند و مجبور باشد بر سوزانیدن و از هر چه خواهد بکند
عاجز نیست و اگر حکمتش اقتضا کند چندین عالم دیگر میتواند خلق کند و فعل قبیح و ظلم را
میتواند بکند اما از علم بقبح آن نمیکند و دلیل بر این معنی آنست که اگر قادر نباشد لازم

می آید که عاجز باشد و محتاج بغیر و صانع عالم و کسی که صاحب این اساس باشد که مذکور شد چگونه عاجز
میتواند بود و کی رفع حاجت او را خواهد کرد وقتی که محتاج شد بدیگری [illegible] یعنی خدا داناست
و برو هیچ چیز پوشیده نیست آنچه شده است و آنچه میشود و آنچه موجود است و آشکار و نهان
و جزئی و کلی و جمیع ذرات همه در نزد او هویدا و ظاهر است و علم او نسبت بهمه یکسان است
و دلیل بر این این است که هرگاه ثابت شد که حق تعالی صانع عالم است و عالم را ایجاد کرده است
چگونه میشود که علم باو نداشته باشد البته هر که خلقت چیزی کرد باختیار و اراده بحقیقت آن
مطلع خواهد بود و دیگر اینکه علم علما که مخلوق اویند باو راجع میشود و کمالات همه از فیض
بی منتهای اوست و قدرت همه حاصل از قدرت اوست و چگونه میتواند شد کسی که علم و قدرت
بهمه علما و اصحاب قدرت داده باشد خود عالم و قادر نباشد و دیگر اینکه هرگاه دانستی که این
همه عجایب خلق خدا که در آفاق و در نفس انسانیست از آنچه متعلق ببدن اوست از اجزاء و
اعضا و چشم و گوش و زبان و غیر آن و ترکیب هر یک از اعضا از اجزای بسیار که حکما در حقیقت
آن عاجز و حیرانند همه از خلقت اوست و او صانع همه است چگونه میتواند بود که چنین
کسی نادان باشد و بدان که نباید در حقیقت علم الهی تفکر کرد همین قدر باید دانست
که علم خدا از بابت علم ما نیست که صورتی از اشیاء در ذهن ما حاصل میشود و این را علم
میگوییم و نه هم میتوانیم گفت که علم خدا با نیست که عین اشیاء همه در نزد او حاضرند و
اگر نه لازم می آید که شخصی که بعد از چندین هزار سال خلق میشود در ازل با وجود با وجود حق
تعالی قرین باشد و این خلاف بدیهی عقل و دین است بلکه همین قدر (باید) اذعان و اعتقاد کنیم
که حق تعالی جاهل و نادان نیست و بر او هیچ چیز پوشیده نیست اما اینکه دانش او چگونه است
پس نمیتوان یافت و نه هم ما را تکلیف بآن کرده اند بلکه نهی از آن وارد شده است
و حاصل آنکه علم الهی و سایر صفات کمال او عین ذات آن جناب باشد بمعنی آنکه ذات مقدس
او قایم مقام این صفات است و در ذات الهی تفکر کردن بغیر غرق شدن در دریای ضلالت
ثمره ندهد [illegible] یعنی شنوا و بیناست شنیدنیها را میشنود اما بدون گوش

از قبیل

و دیدنیها را

و دیدنیها را می‌بیند اما بدون چشم از برای آنکه هرگاه ادراک او بآلتی یا جارحه باشد مثل ما لازم می‌آید
که محتاج بآلت باشد و بنبودن آن از ادراک عاجز باشد و خداوند عالم باید کامل بالذات باشد و احتیاج
بغیر نداشته باشد و حقیقت این دو صفت هم بعلم بر میگردد [illegible] حی یعنی زنده و مراد از زنده کسی
که آثار علم و قدرت او ظاهر شود یعنی کارهائی که بسبب دانائی و توانائی صادر میشود از او صادر شود
و از اینجا معلوم شد که هر که عالم و قادر است حی هم هست پس این صفت هم بعلم و قدرت بر میگردد
[illegible] یعنی باختیار خود کاری میکند و باختیار خود ترک میکند و هر کاری که میکند علم او باینکه
حکمت در آن هست باعث حصول آن کار میشود پس بر میگردد این دو صفت باینکه حق تعالی
قادر مختار است و عالم بمصالح همه امور است و این دو صفت هم بعلم و قدرت بر میگردد و اراده
خدا نه مثل اراده ماست که نفع و فائده فعلی را تصور میکنیم و آن باعث و محرک ما میشود و تجدید(?)
که عزم بآن فعل میکنیم و آن را بعمل می‌آوریم بلکه همین که حق تعالی در ازل علم داشته که وجود فلان
در فلان وقت مصلحت و حکمت است همین اراده خداست و همین ایجاد میشود و از احادیث
ظاهر میشود که اراده همان ایجاد است و صفت فعل خداست نه صفت ذات خدا [illegible]
پس اگر مراد از آن خلق کردن کلام است مثل قرآن و تورات و انجیل پس آن صفت فعل است و از
صفت ذات و صفات کمال نیست و اگر مراد علم باین کلامها یا قدرت بر خلق این کلامهاست
پس آن نیز بر میگردد بعلم و قدرت [illegible] یعنی راستگو پس آن صفت فعل خداست یا
از صفات تنزیهیه است یعنی دروغ نمیگوید و دلیل بر آن اینست که دروغ قبیح است ببدیهه
عقل و دروغ مصلحت آمیز هم از او سر نمیزند بجهت آنکه آن نیز خالی از قبح نیست و او
عاجز نیست از آنکه رفع فسادی که متصور است از غیر راه دروغ بکند پس باید هیچ نوع دروغ
از او سر نزند [illegible] یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و دلیل بر آن اینست
که اگر حادث باشد و تازه بهم رسیده باشد یا فنا بر او روا باشد پس واجب الوجود نخواهد بود
و وجود او از غیر خواهد بود پس خدای او دیگری خواهد بود که او را تازه ایجاد کرده است [illegible]
[illegible] در صفات تنزیهیه خداست یعنی چیزهائی که باید آنها را از خدا نفی کرد و باید اعتقاد کرد

که انها را از برای خدا نیست اول نفی شریک است یعنی خدا یکیست و دوم نا نیست دیگر نه کسی هست که
خلق را ایجاد کند و نه کسی هست که مستحق پرستش باشد و دلیل برین هم بسیار است و آنچه مناسب
بفهم عوام باشد این است که هر کسی ملاحظه انتظام عالم میکند و اینکه همیشه اوقات به یک نسق میگردد
و حرکات افلاک و کواکب فصول اربعه و طریقه روئیدن گیاهها و زائیدن حیوانات و غیر اینها
همه بر یک قرار است و اختلافی دران نیست یقین میکنند که این همه کار یک نفر باشد بجهت اینکه هرگاه
در مملکتی دو پادشاه باشد همیشه ان مملکت در خرابی و فساد است و هم چنین هرگاه در شهری
دو حاکم باشد بلکه هرگاه در محلّه دو کدخدا و در خانه دو کدبانو باشد همیشه در انها فساد است
و باین اشاره کرده است حق تعالی در قران مجید و فرموده که لو کان فیهما الهةٌ الا الله
لفسدتا دوم دیگر اینکه اگر خدای دیگر میبود از جانب او نیز پیغمبر و کتابی و دینی میباید
که مردم را راهنمائی کنند بجهت اینکه خدای عالم باید فیض رسان باشد بلکه یگانگی خداوند عالم
نیز فطریست که هر کس در وقت اضطرار که کسی را دران وقت مجال وسوسه و تفکر نیست بی
اختیار اعانت میجوید از خداوند یگانه و هیچ مرتبه او را خدای دیگر در نظر نمی آید و بعضی از مجوس
که قایل شده اند بدو خدا که یکی را یزدان میگویند و دیگری را اهرمن و بعبارت دیگر نور
و ظلمت میگویند قول ایشان باطل و شبههٔ ایشان فاسد است و راه خیال انها آن است که در
دنیا شر و روافات است مثل مار و عقرب و زهر و درنده و ظالم و متقلب و خیرات و
لذات هم هست مثل آب و میوه و اسب و گاو و گوسفند و مرد مالدار است گو راست
گفتار درست کردار پس نمیتواند شد که فاعل و خالق این هر دو یک نفر باشد پس میگویند
فاعل خیر یزدان است و فاعل شر اهرمن یعنی شیطان و بعضی از انها نیز خدا را یکی
میدانند اما میگویند خدا شیطان را خلق کرد و او شر و روافات را خلق کرد و وجه
بطلان و شبههٔ انها بسیار است و همین بس است که انچه در دنیا هست هیچ یک شر
محض نیست و انچه در نظر قاصر شر مینماید بعد از انکه در او تفکر میکنی اینقدرها در او
فائده هست که ضرر و آزار او در جنب او نیست و نابود است ببین که اگر کسی طفل

را
اوضاق

او ضاق کرده باشد حجامت کردن او باعث حیات اوست اما در ظاهر حجامت از برای آن طفل
شر و ضرر درد داراوست و اگر نباشد فائده این شرور و آفات مکرر از ازار کشیدن و تشویش
بردن و دوایم در محول بودن که باعث ثواب عظیم و اجر جسیم آخرویست که زوال ندارد پس شرمغی
نخواهد بود چه جای اینکه هر یک را فائده های بسیار هست که اینجا مجال ذکر انها نیست و از عمده
فواید انها آشوب کردن لذات دنیاست و تلخ کردن انها را بکام اهل آن تا باعث بینائی بر
بی ثباتی آن باشد و باعث یقین بعبرای آخرت باشد و اما بطلان بت پرستی یا پرستیدن ستاره ها
و آب و آتش و حیوانات پس واضح تر از آن است که کسی بیان کند بجهة آنکه بعضی از انها را خود
انسان میسازد و بعضی دیگر مخلوقات چندند که استحقاق پرستش برای انها بهیج وجه ثابت
نشده دوم آنکه حق تعالی مرکب از اجزاء نیست نه از اجزاء خارجی مثل سر و دست و پا و گوشت شل حس م
و پوست و استخوان و نه اجزاء عقلی مثل انسان که مرکب است از حیوان و ناطق و جسم نیست یعنی واد امکانی نمیباشد م
چیزی که قابل طول و عرض و عمق باشد نیست و عرض نیست یعنی مانند رنگ و بو و طعم
که بجسم بر پاست نیست و مکانی و جهتی و سمتی از برای او نیست بجهة آنکه مرکب محتاج
است باجزاء خود و جسم محتاج است بمکان و عرض محتاج است بمحل که بر پا باشد و خداوند عالم
نمیتواند شد که محتاج باشد و اگر انها را غیر او از برای او قرار داده باشد پس خدا او خواهد
بود نه این و شبیه و نظیر و معین و وزیر ندارد بجهة آنکه هر گاه شبیه و نظیر داشته باشد پس
غیر یک او خواهد بود و بطلان این معلوم شد و اگر معین و وزیر داشته باشد محتاج خواهد
بود و از آنچه گفتیم معلوم شد که خداوند عالم بدیده سر دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرة
بجهة آنکه کسی بچشم سر نمیتواند دید چیزی را مگر آنکه در برابر او باشد و در سمت مواجه او
باشد و از اینجا لازم می آید که خدا را مکانی باشد و از آن نقص و احتیاج لازم می آید
و قرآن مجید هم باین ناطق است که فرموده است لا تدرکه الابصار و بعضی آیات
که ظاهر انها بر خلاف این دلالت دارد تاویل دارد و مراد دیدن مبدل است یعنی
یقین کردن بخداوند عالم سیم حق تعالی محل حوادث نمیشود یعنی لذت و الم و خواب و بیخبکی نمیباشد

وسهو ونسیان وجوانی وپیری ودرماندگی وامثال اینها از برای او نیست بجهة انکه همه اینها
نقص وعیب وباعث عجز واحتیاج است چهارم اینکه حق تعالی در چیزی حلول نمیکند ودخل
نمیشود وبصورت چیزی ظاهر نمیشود وبا چیزی یکی نمیشود چنانکه جماعتی از صوفیه میگویند که
خدا در عارف حلول میکند یا با او یکی میشود یا بصورت او ظاهر میشود چنانکه مذهب
نصاری است درباب عیسی ومذهب غالیهاست وازبرای او زن وفرزندی نمیباشد بجهة انکه
بعضی از اینها محال است مثل یکی شدن دو چیز وبعضی مستلزم نقص واحتیاج است مثل
سایر اینها وحق تعالی وقتی بوده است که با او هیچ چیز نبوده است پس در قدیم بودن هم
شریکی ندارد وچنانکه اجماع اهل همه دینهاست باب دویم در عدل است بدانکه عدل
از صفات فعل الهی است یعنی حق تعالی راست رفتار ودرست کردار است وظلم نمیکند وبدون
استحقاق مؤاخذه وعقاب نمیکند وتوضیح این مطلب در ضمن چند بحث است بحث اول
اینکه فرق میان صفات فعل وصفات ذات خدا اینست که صفات ذات انهاست که اثبات
یا نفی انها دایمی است وچنان نیست که گاهی باشد وگاهی نباشد اما صفتهای ثبوتی وذاتی
مثل علم وقدرت پس بجهة انکه نفی انها هرگز از خدا نمیتوان کرد ونمیتوان گفت که خدا در
یکوقت علم بفلان چیز داشت ودر وقت دیگر علم نداشت بلکه علم او همیشه بوده است وهم چنین قدرت
واما صفتهای تنزیهی پس انها همیشه از ذات دور است ونمیشود که در یک وقتی
ثابت باشد مثل شریک از برای خدا یا احتیاج یا حلول حوادث وامثال انها اما صفات
فعل پس گاهی ثابت میشوند وگاهی نفی میشوند مثل خالقیت ورازقیت وزنده کردن
ومیرانیدن وامثال انها بجهة انکه میتوان گفت که خدا فلان کس را امروز ایجاد کرد
ده سال قبل ازین ایجاد نکرد وفلان کس را امروز روزی داد وده سال قبل از خلقت او
روزی نداد وهم چنین سایر صفات واین بجهة آن است که صفات فعل کمال ذات
الهی نیست بلکه کمال ذات او قدرت داشتن بر آن افعال وعلم بانهاست واما کردن
ونکردن پس هیچ یک از انها بالذات کمال نیست بلکه گاهست که کردن فعل در یک وقت

نقص است

نقص است و در وقتی دیگر کمال نیست وقتی که ماده مستعد شد و از برای فیض مانعی نباشد در آن وقت
ندادن آن فیض نقص است به اعتبار اینکه این فعل خاص از و سر نزده است بلکه بجهة اینکه آن منافات
با فیاضیت و خیر محض بودن او دارد و بدون قابلیت و استعداد منع فیض منافاتی با فیاضیت
او ندارد بحث دویم اینکه بدیهیهٔ عقل حکم میکند که بعضی افعال از آن بابت است که فاعل آن بجهة کردن
آن فعل مستحق مذمت و ملامت است مثل ظلم و عدوان و دروغ و آن فعل قبیح است و بعضی از آن
بابت است که فاعل آن بجهة کردن آن مستحق مدح و ستایش است مثل عدل و احسان و راست گوئی و این مثل
فعل حسن است و هر چند پیغمبری نباشد و شرعی نباشد عقل حکم میکند که صاحب اینچنین عمل مستحق سرزنش است
و صاحب این عمل مستحق ستایش و از جملهٔ افعالی که عقل حکم میکند بقبح آن تکلیف کردن کسی است
بچیزی که طاقت آن نداشته باشد بحث سیم اینکه قبیح از خداوند عالم سر نمیزند بجهة اینکه از کردن
قبیح لازم می آید یا جهل خدا یا عجز خدا یا احتیاج او یا فاعل عبث بودن او بجهة اینکه اگر نمیداند
که قبیح است پس جاهل است و اگر میداند و نمیتواند که نکند پس عاجز است یا میتواند نکند اما
محتاج است بکردن آن پس محتاج است یا بدون احتیاج از باب عبث و لغو میکند پس سفیه است
و این همه مستلزم نقص و عیب است و خالق عالم از همهٔ اینها بری است هرگاه این را دانستی پس
بدانکه آنچه اکثر اهل سنت قایل شده اند که افعال بندگان مخلوق خدا است و خدا بر دست ایشان خیر
و شر را جاری میکند این مستلزم قبیح و ظلم و جور است بر خداوند عالم و این باطل است و وجه قبح لزوم این است
که حق تعالی بندگان را امر و نهی کرده و ایشان را وعدهٔ ثواب و وعید به عقاب داده پس هرگاه بنده
قادر بر فعل نیست و افعال بنده را خدا بر دست او جاری میکند پس کسی را که بمعصیت وا میدارد که
قادر نیست که اطاعت کند پس چگونه او را تکلیف میکند بطاعت و چگونه او را بر کردن معصیت
عقاب میکند و او تقصیری ندارد و اگر بنده از بندگان یکی از خدمهٔ خود را بزور بکاری وا دارد که
او را ممکن نباشد مخالفت و بعد از آن از او مؤاخذه کند که چرا این کار را کردی همه کس او را
ملامت و سرزنش میکند پس چگونه چنین امری را نسبت بخالق عالم میتوان روا داشت و امر
و نهی چنین کسی که فعل در تحت قدرت او نیست عبث و لغو هم هست بجهة اینکه فایده در ضمن او

نیست وایضاً مکرر حق تعالی در قرآن مجید مدح مؤمنان و نیکوکاران بر فعل نیک ایشان و مذمت عاصیان
و بدکاران بر کردار بد ایشان کرده و هر گاه طاعت و معصیت فعل ایشان و باختیار ایشان نباشد
مدح و ذم وجهی ندارد و دیگر اینکه حق تعالی در قرآن مجید مکرر نسبت افعال را به بندگان داده و از
خود دور کرده چنانکه فرموده وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و اما بعض آیات متشابه
که ظاهر انها دلالت میکند بر جبر مثل یضل الله من یشاء ویهدی من یشاء پس چون ظاهر
انها منافی عقل قاطع و سایر آیات و اخبار محکمه است باید انها را تاویل کرد مانند آیاتی که دلالت
میکند بظاهر بجسم بودن خدا و باینکه خدا دیده میشود و تاویل انها چنانکه مشهور علمای امامیه کرده اند
اینست که مراد از هدایت توفیق و از اضلال خذلان است و توضیح این مطلب این است که حق
تعالی بنده مختار خلق کرده و باو عقل داده و شهوت هم داده و باو راه نجات و هلاک نموده
در رفتاری که باعث نجات است چون مخالف طبع انسانی و مشتمل بر محنت و مشقت است چون نفس
از و گریزان است و رفتاری که باعث هلاک است چون در ظاهر موافق طبع و خالی از محنت است
بجهت آنکه مقتضای خواهش و لذت نفس باو مایل است پس خوردن و خوابیدن و جماع کردن
و سیر و سیر کردیدن و بزرگی کردن راه هلاکت است و نماز کردن و روزه گرفتن و اجتناب
از لذات کردن خصوصاً محرمات راه نجات است هر گاه مکلف باوجود کمال رغبت بمقتضای
لذات و شهوات از انها دست بردارد و بر تحمل محنت و مشقت بسازد و طاعت و عبادت بردارد
جناب اقدس ایزدی لطف خود را دستگیر او میکند و فاید توفیق را معین او میکند و او را
در عمل کمک میکند و هر گاه عقل را پشت سر گرد و بمقتضای شهوات در راه لذات دنیا سیر
برد و از طاعت رو گرداند مستحق آن است که خدا او را بخود واگذارد و باوجود این حق تعالی
باز لطف خود را معین او میکند و پیغمبر و امام برای او تعیین میکند و واعظ و زاجر او را منع
میکنند و باوجود عقل و همه این الطاف و مواعظ چشم از این لذت فانیه نمیپوشد
و از بندگی خداوند خود رو میگرداند پس خدا او را بخود وامیگذارد و کمک او نمیکند و این است
معنی خذلان پس مراد از هدایت آن توفیق است و از اضلال خذلان و از هیچ یک اینها ظلم

و فعل لازم

و تعدی لازم نمی آید و قبیحی وارد نمیشود پس از اینجا معلوم شد که گاهی میشود که خدا را در افعال عباد
مدخلیتی میباشد اما نه بر حدی که بجبر منجر شود و همین معنی را گفته اند در تفسیر حدیث مشهور که فرموده اند
لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی نه این است که جبر محض باشد که بنده را هیچ
اختیاری نباشد و فعل بنده همه از خدا باشد و نه هم تفویض محض است یعنی اینکه خدا بنده را خلق کرده
باشد و کار بدست او داده باشد که خود دیگر اختیار نداشته باشد بلکه امری است میان دو امر
که حق تعالی را هم فی الجمله مدخلیتی در افعال عباد هست فصل چهارم اینکه حق تعالی حکیم است و افعال
او بی غرض و مصلحت نیست اما آن غرض و مصلحت نه این است که نفعی بخود او عاید شود بلکه از
برای اینکه نفع و فیض بمخلوقات برساند و اگر افعال خدا بی حکمت و مصلحت باشد لغو خواهد بود
و آن خود بر او روا نیست و کلام الهی بر آن ناطق است چنانکه فرموده است وما خلقنا
السموات والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا باب سیم در نبوت

باب سیم در نبوت پیغمبر

یعنی باید اعتقاد کنیم که واجب است بر خدا تعالی پیغمبری بر بندگان بفرستد و پیغمبر ما محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب است صلی الله علیه و آله و در این چند مطلب است مطلب اول اینکه بر خدا واجب
که پیغمبری بفرستد و دلیل بر این این است که بنی نوع انسانی بسبب احتیاج باکل و شرب و جماع
و غیره محتاج چند بمعاشرت بایکدیگر و در معاشرت بالضروره تعدی و کشش و واکشش حاصل
میشود و در معاملات اموال و احقاق حق برفع دعاوی مشکلات رو میدهد و در صورت
تعدی گاه است قتل و جرح و اتلاف جوارح و اتلاف اموال و هتک اعراض و غیر آن رو میدهد
و در علاج و چاره اینها طریقه ضرور است که موافق حق باشد و عقل در بسیاری از اینها عاجز است
پس ناچار است که کسی از جانب خدا باشد که عالم بهمه اینها باشد و عالم را بنظام داشته باشد
و فساد و فتنه را رفع کند و علم بطریق ارشاد و الهام الهی باشد و دیگر اینکه چون افعال
الهی بی غرض و بی فایده نیست و از برای خلق عالم و آدم باید مقصودی که لایق آن حکیم باشد
در نظر باشد و ظاهر است که خلق بندگان را از برای اعانت کردن و امداد کردن از برای
خودش و منتفع شدن از آنها نیافریده بجهة اینکه نه عاجز است و نه محتاج پس باید از برای

نفعی باشد که به بندگان برساند و فیض که ازاو بایشان عاید شود و این در دار دنیا نمیشود بجهة انکه در دنیا
بغیر محنت و الم و درد و غم و ناکامی چیزی نیست و همه انچه در او لذت در نظر می آید هیچ یک
لذت نمیشد بلکه دوای دردهای چند مثل نان خوردن که دوای گرسنگی است و آب خوردن
که دوای درد تشنگی است و جماع کردن که دوای درد جمع شدن منی است در محل خود چنانکه بول
و غایط هرگاه جمع شد ازار میدهد تا انها را بیرون بریزد و لهذا این دردها را خدا داده و بسیار
اوقات این دواها را هم نداده و بر فرض تقدیری که اینها هم لذت باشند در پهلوی هر یک هزار
زهر الم و غم موجود است که انرا بر آدمی ناگوار میکنند تا اینکه هر روز فانی میشود و اگر کسی
صد سال عمر کند و با لذت میگذراند در وقت رفتن بغیر شبهه خواب دیدنی برای او چیزی
نیست پس نمیتواند شد که مقصود جناب اقدس الهی از خلقت بندگان این فیض فانی
باشد پس باید خلقت ایشان برای فیض دایمی که لایق او باشد کرده باشد و چون این
دنیا بالضرورة فانی است پس باید سرای دیگر باشد که فیض او ابدی باشد و راحت او
الم نداشته باشد و لذت او زوال نداشته باشد که آن بهشت جاوید و رضوان رب مجید است
و چون لطف بی منتهای او مقتضی آن است که فیض او اکمل و اشمل باشد و هم معلوم است که
عطائی در عوض استحقاق و مزد در برابر عمل چسبنده تر و وقع او در قلوب بیشتر است
چنان قرار داد که این فیض در برابر عمل و استحقاق باشد پس بندگان را مکلف کرد به بندگی
و عبادت که چند روزی که در دار دنیا هستند بعبادت او بسر دارند و بعد از انکه ایشان را
به بهشت عنبر سرشت داخل کرد و با حور العین هم آغوش و با اخیار و نیکان همدوش
و با نواع فواکه و نعمتها و لذتها قرین و با انبیا و اولیا هم نشین که بنوید جزاءً بما کانوا
یعملون خوشحال باشند بعز شعوف باشند باینکه این اجرها و اعمال و عوض طاعات
ایشان است و چون طریقه تکلیف و بندگی کامل موقوف بالهام و اعلام جناب الهی است
و کافه بندگان را آن استعداد و قابلیت نیست که بیرامون ساحت کبریایی او در
آیند و از درگاه گردون پناه او مطلب استعلام نمایند پس ناچار است که از جنس

انسانی بین ایشان

انسان و بنی نوع بشر شخصی را برگزینند که مناسبتی با ایشان داشته باشد و مناسبتی هم با جناب مقدس
که از جانب مناسبۀ قدسیه و ارتباط ملکوتیه از جانب اقدس الهی اخذ نموده و بواسطۀ علاقه
و مناسبۀ بشریه به بندگان القا کنند و پیغمبر همین است مطلب دوم اینکه در پیغمبر چند چیز شرط
است اول عصمت یعنی باید از او معصیت سر نزند و خطا نکند نه در ظاهر و نه در باطن
و سهو و نسیان و فراموشی خصوصاً در احکام دین و آنچه متعلق به تبلیغ رسالت است نداشته
باشد بدلیل آنکه پیغمبر حافظ شرع خدا و امین وحی او و واسطه میان او و خلق است و بدون
عصمت محل اعتماد نمیتواند شد زیرا که بر فرض عدالت و عدم معصیت فی الجمله راه سهو
و خطا از او منقطع نیست پس باید که از همه جهت محل اعتماد باشد دوم اینکه افضل و اعلم
از همه امت باشد بجهة آنکه قبیح است بر خدا که کسی که افضل و داناتر باشد او را رعیت
کند و باو بگوید اطاعت مفضول و نادان را بکند و هم چنین قبیح است که یکی از دو نفر
که مساوی باشند در فضل و کمال بگوید واجب است که یکی از شما تابع دیگری باشد پس باید
که غیر پیغمبر هیچ کدام در مرتبۀ او نباشند تا نیکو باشد از خدا امر بمتابعت از او هم چنین
در جمیع صفات حسنه باید سرآمد باشد و از جمیع صفات ذمیمه مبرا باشد بلکه در نسب
او عیبی نباشد و مبتلا بآزارهائی که طبعها از او نفرت میکنند هم نباشد مثل خوره و پیسی
و امثال آنها و بدانکه پیغمبر بر عصمت مجبور نیست باین معنی که خدا او را معصوم کرده باشد و
خود در آن مدخلیتی نداشته باشد والا عصمت مزایا و کمالی نخواهد بود و بر آن ثوابی نخواهد داشت
بلکه بجهة قوت نفس و مجاهده بسیار و تن در دادن بمشقتهای عبادت و بندگی باختیار خود
مستحق الطاف بی نهایت جناب ایزدی شده که آنجناب معین و یاور او شده و او را در
ترک معاصی اعانت و امداد کرده سوم شناخته میشود پیغمبر و دانسته میشود پیغمبری
او بظهور معجزه و معجزه عبارتست از اینکه آن پیغمبر کاری بکند که انسان عاجز باشد از
کردن مثل آن و از افعال مکررۀ الهی که عادت خدا بآن جاری شده باشد هم نباشد پس
هر گاه چنین کاری را مقارن دعوی پیغمبری کرد معلوم است که پیغمبر است باعتبار اینکه هر که

چنین کاری را دید یقین میکند که از جانب خداست اما اینکه گفتیم که باید انسان از او عاجز باشد از افعال
مخلوق نباشد تا مثل سحر و شعبده و چشم بندی بیرون برود بجهة آنکه اکثر آن جور عملها از انسان
صادر میشود و گفتیم که از افعالی نباشد که عادت خدا بآن جاری شده باشد از برای آنکه چنان امر عجیبی
دعوا این نیست مثل اینکه کسی بگوید که در وقت طلوع آفتاب من پیغمبرم و معجزه من اینست که الحال آفتاب
طلوع میکند پس آفتاب طلوع کند بجهة آنکه عادت خدا جاری شده است که در هر روز در همان وقت
آفتاب طلوع میکند بلکه باید خارق عادت باشد مثل اینکه بگوید من این عصارا اژدها میکنم و ماه را
بدو نیم میکنم یا مرده را زنده میکنم و امثال اینها و دلیل بر اینکه هرگاه مقارن دعوی پیغمبری این کارها را
کرده یقین براستی او میشود این است که پیش گفتیم که حق تعالی فعل قبیح از او سر نمیزند و شکی نیست
که دروغ قبیح است و اطاعت دروغگو قبیح است پس اگر آن پیغمبر دروغگو باشد و معجزه از او ظاهر
شود پس لازم می آید که خدا بدست دروغگو کاری ظاهر کند که باعث این شود که بندگان پیروی
او کنند و این قبیح است و دیگر شرط است در معجزه که مطابق بر دعوی باشد که اگر مخالف باشد
افاده حقیقت نمیکند بلکه افاده کذب او میکند چنانکه مذکور است از مسیلمه کذاب که باو
گفتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله کور را بدعا شفا میدهد او هم دعا کرد چشم داری را کور کرد
و گفتند که آنجناب آب دهان مبارک در چاه خشکی انداخت پر آب شد آن ملعون آب
دهان در چاه آبداری انداخت خشک شد مطلب چهارم در نبوت پیغمبر ما محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله بدانکه شکی و شبهه نیست در اینکه آنجناب متولد شده
و دعوی پیغمبری کرد و بر طبق آن هم معجزه ظاهر کرد پس پیغمبر خواهد بود چنانکه پیش گفتیم که هر که
دعوی پیغمبری کند و در طبق آن معجزه ظاهر کند باید پیغمبر باشد اما اینکه آمد و دعوی پیغمبری کرد
پس آن از جمله متواترات و یقینیات است چنانکه علم داریم باینکه در زمانهای سابق رستم
بود و اسکندر ذو القرنین بود و آن شجاعت بسیار داشت و این پادشاه عظیم
و این علم بسبب بسیاری گفتگوی این خبر و گوش بگوش رسانیدن حاصل شد هم چنین در
دعوی این جناب یقین حاصل شده که آمد و این دعوی را کرد و اما اینکه معجزه بر طبق آن ظاهر

گرد پس معجزات آنحضرت زیاده از آن است که توان احصا کرد اما چیزی که از همه در نظر اکثر مردم
ظاهرتر و بفهم نزدیکتر و بقبول اقرب و از وساوس شیاطین و شکوک و شبهات دور دو چیز است — از معجزات
که آنها را ذکر میکنیم بجهة آنکه سایر معجزات امور چندند که باخبار و روایات باید ثابت شود
و گاه است کسی نتواند از آنها یقین حاصل کند بجهة آنکه عامی است و کتابها را نمیتواند خواند و
از نقل کردن مطمئن نشود اما آن دو چیز که الحال موجودند و اکثر آنها باقی است اوّل قرآن
مجید است که نسبت آن بآنجناب نیز متواتر و یقینی است چنانکه علم داریم بوجود شهر مکه هر چند
آنها را ندیده ایم علم داریم باینکه این قرآن را آن پیغمبر آورد اما اینکه معجزه است پس جهة آن بسیار
و اما بعض از آن را ذکر میکنیم و توضیح آن این است که چون عادت الهی جاری شده بود که در هر زمانی که
پیغمبری میفرستاد اینکه معجزه آن از جوهره آن علمی باشد که در آن زمان شایع باشد و علمای آن زمان
بان شهرتی داشته باشند و فرد کامل آن علم در نزد آنها حاصل باشد مثل اینکه در زمان
حضرت موسی علم سحر شهرتی داشت و ساحران بسیار دانا در آن وقت بسیار بودند
که کارهای غریب و عجیب میکردند و عصاها و ریسمانها را می انداختند و بهیئت مارها و اژدها
می شدند و بحرکت می آمدند و حق تعالی معجزه موسی را از آن جوهر کرد اما بنحوی که از دست
بنی نوع انسان بر نیاید پس آخر چنان شد که تمام سحر ساحران را فرو برد و دیگر اثری
از آنها ظاهر نشد و اما ساحران دانستند که این از باب ساحری و جادوئی نیست بلکه غیر
کار خدا نیست و باین سبب ایمان آوردند و جان خود را در راه خدا دادند و مضایقه نکردند
از اینکه فرعون آنها را بکشد و بدار کشد و هم چنین در زمان عیسی علم حکمت و طبابت
شیوع تمام داشت که مثل افلاطون و جالینوس در آن زمان بود و دردهای بسیار
گران را دوا میکردند و آزارهای مزمن را چاق میکردند حق تعالی بحضرت عیسی معجزه از آن — تعالی م
باب عطا کرد که همه آنها از آن عاجز بودند مثل اینکه مرده چندین ساله را زنده میکرد
و کور مادرزاد را شفا میداد و آزار پیسی و غیر آن چاق میکرد و هم چنین در زمان
حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله علم بلاغت شیوع تمام داشت و طایفه عرب — فصاحت ص

بیکدیگر در اشعار بلیغه و کلمات فصیحه تفاخر میکردند حق تعالی قرآن را معجزه آنجناب قرار داد
و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن بیاورید یا ده سوره مثل این بیاورید
یا یک سوره مثل این بیاورید و هرچند سعی کردند یک سوره کوچکی مثل قرآن نتوانستند بیاورند
و اگر میتوانستند این همه بلاها بخود قرار نمیدادند و کشته نمیشدند و اموال و عیال خود را باسیری
نمیدادند و امر بان آسانی را هیچ عاقلی نمیگذارد و چنان امر دشواری را مرتکب شود و وجه عاجز
شدن ایشان میتواند شد که از راه این باشد که حق تعالی دلهای آنها را گردانید از آن معنی
یا اینکه حقیقت بلاغت قرآن بحدی است که ممکن نبود ایشان را که مثل او بیاورند و هر دو وجه
صحیح است چنانکه بر هر که اندک فهمی دارد فرق میانه قرآن و سایر کلامها را می یابد و میداند
که هیچ کلامی در برابر او نمی ایستد و دیگر آنکه نظم قرآن و ترکیبش به هیچ کلامی نمیماند نه از بابت
شعر است و نه از بابت خطبه است و نه از بابت انشا و املائی که در مکاتب و رسایل میکنند
و هیچکس را قدرت نیست باین اسلوب غریب و طور عجیب تکلم کند و دیگر آنکه اختلاف
در او نمی باشد و هر کس از آن بلیغ تر باشد تفاوتی در اول و آخر کلام او بهم میرسد خصوصا
هرگاه سخن طولانی باشد خواه در الفاظ آن باشد بسبب تفاوت در فصاحت و بلاغت یا در
معانی آن باشد بسبب غفلت یا اشتباهی که بهم میرسد و در قرآن هیچ اختلافی نیست و دیگر آنکه
هر کلامی را که کسی یکبار خوانده باشد طبع او در دفعه اول و دوم و سیم متنفر میشود
هرچند کلام رفیعی باشد که از خود آن قایل باشد و این کلام را هرچند مکرر میکنی مکرر نمیشود
و همیشه تازه است دوم آن است که آنجناب بمکتب نرفته و درس نخوانده و چیزی ننوشته
ولی ایشان بزرگ شده در میان قومی مثل عرب نشو و نما کرده علوم و آداب چنینی
از او ظاهر شود غیر اینکه از جانب خدا باشد هیچ وجهی ندارد و اما قوم عرب پس حال
ایشان معلوم است بر هر کسی که اندکی با آنها معاشرت کرده است خصوصا اهل
بادیه ایشان که نه فهم دارند و نه حیا و نه ادب و نه عفاف و نه ستر و نه سلیقه
از بابت حیوانات چند از کشف عورت مضایقه ندارند و هر خبیث و متعفن را میخورند

[illegible]

نسخی

از اوقی و دار

از بوش و مار و کفتار و گربه و جز اینها که حکم داشته اند و اینها را هم بدون تزکیه و تنقیه با احشا و
امعا خام و پخته میخورند و بول شتر و شرب بد غسل او و امثال این اکتفا میکنند با وجودی که
هزار سال و کسری است که در اسلام تربیت یافته اند پس در ایام جاهلیت حال ایشان چگونه
بوده چنانکه معلوم است از حال ایشان که عبارات ایشان از این قبیل بوده که عریان میشدند
و در دور خانه کعبه بر میجستند و دست بهم میزدند و صفیر میکشیدند پس معلوم شد که سایر اعمال
ایشان چه بوده و صفت عصبیت و حسد و عداوت و سایر صفات ذمیمه در میان ایشان
کامل بوده و اما علوم و آدابی که از آن ظاهر شد و صفات و اخلاق حسنه آنجناب پس این
بیش از آن است که در کتاب بهایی و دفاتر احصا توان کرد همین بس است که هر که ملاحظه کند
و ببیند که هزار سال و کسری است که علمای فحول عظیم ایشان در هر زمان و در هر مکان در علوم
او تفکر میکنند و شرح آن میکنند و بیان اخلاق و آداب آنجناب میکنند و هنوز بهیچ جای
آن نرسیده اند و اساسی که قرار داده و احکامی که آورده از برای رفع دعاوی و انتقام ظلم
و تعدی و بجهة رفع بی اندامی و دست درازی در جان و عرض و مال از احکام مرافعات و تقاص
حقوق و اثبات مطالب و بینه و یمین و تجویز کردن قصاص و اثبات کردن دیات و قرار
دادن نکاح و طلاق و اعتبار ید تصرف و بی اعتباری دعوی خالیه از بینه و امثال اینها
و طریقه تقرب بذات اقدس باری بانواع عبادات و اذکار یقین میکنند که مرد عربی
مکتب نرفته و درس نخوانده از میان چنین طایفه و قبیله برخیزد و چنین دعوی بکند و چنین
علوم و آدابی با نظام چنان اطواری و اخلاقی که از او معلوم شده از تواضع و حیا و عفت
و فهم و ذکا و همت و وفا و حزم و جود و سخا و غیرت و جرأت و حلم و سایر صفات کمال یقین میکند که
این نیست مگر از جانب جناب اقدس الهی و از جمله همین علوم و آداب است قرآن مجید
هر چند قرآن در حقیقت مشتمل بر همه چیز است اما از ظاهر آن همه چیز غیر پیغمبر و وصی او
ظاهر نمیشود از آنست که در اعصار متمادیه و در هر زمان از ازمنه جمیع علما در آن
فکرهای عمیق کرده اند و تفسیرهای بی حد و نهایت نوشته اند و هنوز بقطره از دریای او نرسیده اند

و گویا الحال بکر است که کسی در آن تصرف نکرده و همین معجزات که پیغمبر آنجناب ظاهر شده است
گویا الحال هم ظاهر است پس هر چیزی که دارد درست است و از جمله چیزهائی که او گفته این است که دین او
ناسخ دین سایر پیغمبران است پس مذهب اهل ادیان سابقه از یهود و نصاری همه باطل است و شبهه که
یهود کرده است که نسخ قبیح است از برای آنکه اگر دین موسی خوب بود دین چگونه شد که الحال
عمل بآن بد گشت و هر چیزی که ذات آن خوب است دیگر بد نمیشود و اگر بد بود پس چرا روز اول خدای
تعالی این دین را آورد باطل است بجهة آنکه میگوئیم که واجب نیست که هر چیزی باید یا بالذات خوب باشد
یا بالذات بد باشد بلکه میشود که یک چیزی از یکجهتی خوب باشد و از یکجهتی بد مثل سیلی زدن یتیم
اگر کسی برای تادیب بزند خوب است و اگر از برای اذیت کردن بزند بد است همچنین میشود که چیزی
در یک زمان صلاح آن امت باشد و خوب باشد از برای زمان دیگر و امت دیگر فاسد باشد و بد
باشد مثل دواهای طبیبهای بدنی که دواهای ایشان در یکوقت خوب است و در وقت دیگر ضرر
دارد و از برای یک شخص مناسب است و برای دیگری مهلک است باب چهارم در امامت است و در آن
نیز دو مقصد است مقصد اول در اینکه تعیین امام ضرور است و مراد از امام کسی است که پیشوای
همه مردم باشد به نیابت پیغمبر در امور دین و دنیا و وجود امام نیز مثل وجود پیغمبر واجب است
و دلیل بر وجوب آن همان دلیلی است که قائم شده بر وجوب وجود پیغمبر چرا که دفع مفاسد
که لازمه معاشرت بنی نوع انسان است ضرورت از کسی که عالم بمصالح دین و دنیای مردم باشد و حافظ
شریعت باشد خصوصاً بعد از جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله که دیگر پیغمبری نخواهد بود و
علی الخصوص که آنجناب مبعوث بود بر جمیع خلایق از انس و جن تا روز قیامت و هنوز از
مردم عالم باصلاح نیاورده بود مگر قلیلی را که از دار دنیا رحلت فرمود و آن قلیلی که اسلام
آورده بودند اکثر ایشان آن بودند و چه اعتماد داشت بمردی که هنوز دین ایشان محکم
نشده در محافظت شریعت و رساندن بجانشین و دست بدست رساندن بکافه
خلایق با وجود عدم عصمت ایشان و عدم عدالت اکثر ایشان بلکه عدم ایمان
اکثر ایشان و چگونه تواند شد که آن اهتمامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور

بیان باب چهارم در امامت

متحقق

دین

دین داشت و در تعلیم شرایع و آداب در جمیع جزئیات و کلیات حتی آنکه بر نفس شریف خود خرید آن
همه آزار و محنت و در مدتی که در دنیا بود با وجود ملک و سروری از دنیا لذتی نبرده و در کمال زهد بسر برد
که معلوم بود دیگر غرضی نداشت از آن اساس الا ترویج دین مبین و با وجود این امت گمراه چنینی را با عدم
اکمال هدایت و ارشاد و عدم ابلاغ احکام بکافه عباد بردن نصب جانشین و تعیین کسی که ترویج
دین و ملت بکند همه را مهمل بگذارد و برود در وقتی که دیگر او امید بازگشتن نیست و حال آنکه هر کس که
اندک شعوری دارد همین که آثار رفتن از خود دید در وصیت الهی از بازماندگان خود کوتاهی نمیکند و اهمال
امور جزئیه دنیویه را بر خود روا نمیدارد پس چگونه شد رسول خدا که بر امت مهربان تر بود از پدر و مادر
اهم اشیا را مهمل میگذارد و نه وصیت و نه تعیین خلیفه میکند و دیگر جناب اقدس الهی فرمود الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما
نعمت خود را و شکی نیست که تعیین خلیفه و امام بجهت اتمام دین و اکمال نعمت مدخلیت تمام دارد بلکه
بدون او ممکن نیست پس معلوم شد که این معنی بوجود آمده بود و حق تعالی تعیین خلیفه کرده بود که این خبر را
داد و اما امام در مذهب شیعه امامیه باید که افضل مردم باشد بهمان دلیلهائی که در نبوت گذشت و باید
که از قریش باشد و هاشمی باشد چنانکه از اخبار متواتره ظاهر شده است و بدانکه امام شناخته میشود به یکی
از سه چیز یکی اینکه افضل از همه امت باشد پس هرگاه کسی دعوای امامت بکند و افضل باشد از همه امت
یا از همه اشخاصی که دعوای امامت در شأن ایشان شده پس باید او امام باشد بجهت آنکه اگر غیر او امام باشد
لازم می آید تقدیم مفضول بر فاضل و این خود قبیح است چنانکه دانستی دویم بمعجزه که هرگاه دعوای امامت
بکند و بر طبق آن معجزه ظاهر کند دلالت میکند بر حقیت او چنانکه در نبوت گذشت وسیم نص
خدا و رسول بر امامت او که قرآن یا کلام پیغمبر صریح دلالت کند بر اینکه این امام واجب الاطاعه است
مقصد دویم در اینکه امام واجب الاطاعه بعد از جناب خاتم النبیین صلعم کیست بدانکه امت بعد از
رسول خدا صلعم دو فرقه شدند شیعه امامیه قایل شدند بر اینکه خلیفه بر حق بعد آنجناب بلا فاصله امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و بعد از آنجناب حضرت امام حسن ع و بعد از
آنجناب ابا عبدالله الحسین ع و بعد از آنجناب حضرت امام زین العابدین ع و بعد از او فرزند

او محمد بن علی الباقر ع و بعد از او فرزند او جعفر بن محمد الصادق ع و بعد از او فرزند او امام
بن جعفر ع و بعد از او فرزند او علی ابن موسی الرضا و بعد از او فرزند او محمد بن علی الجواد التقی و
بعد از او فرزند او علی بن محمد نقی ع و بعد از او فرزند او حسن بن علی الزکی العسکری و بعد از ان
فرزند او حجة بن الحسن القائم المنتظر المهدی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و اهل سنت قایل
شده اند باینکه امام بعد از رسول خدا ص ابو بکر بن ابی قحافه است و بعد از او عمر بن خطاب است
و بعد از او عثمان بن عفان است و بعد از او علی بن ابی طالب صلوات الله علیه است و چون این رساله
مخصوص عوام نوشته ام در اینجا متعرض دلیلهائی که از قران و احادیث ظاهر میشود نمی پردازیم
مگر بسیار کم بجهة انکه حال کار در انها بر میگردد بقبول قول آن عالمی که از قران و حدیث را از برای
ایشان نقل میکند و ترجمه میکند پس این تقلید میشود و ما میخواهیم که بگوئیم که عوام هم باید در این
مسایل اجتهاد کنند و خودشان بدلیل بفهمند هرچند که ممکن است که ان تقلید عالم که بنوعی از
اجتهاد و استدلال برگردد بجهة انکه هرگاه ان عامی عالمی را بفضل و علم و دیانت و ورع و تقوی
بشناسد و از حال او بداند که دروغ نمیگوید و جعل کردن حدیث را حرام میداند و افترا بر خدا و
رسول بستن را حرام میداند پس گاه هست که از کلام او یقین از برای او حاصل میشود بلکه گاه است
اطمینانی که از برای آن عامی از کلام ان عالم بهم میرسد خصوصا هرگاه برای او بسیار بخواند و وجه
دلالت انرا بیان کند بیشتر است از انچه از برای علما بدلیل حاصل میشود بهرحال ما دلیلی اجمالا در
باب حقیقت مذهب شیعه و بطلان مذهب اهل سنت بیان میکنیم و بعد از ان بتفصیل انچه
مناسب باشد مذکور خواهیم کرد و ان این است که علی ای تقدیر امامی ضرور هست که باشد خواه
بر مذهب سنی خواه بمذهب شیعه پس هرگاه یکی از این دو مذهب که باطل شد باید ان دیگری
صحیح باشد و ما میگوئیم که ثبوت دعوی امامت یا باید به خبر دادن خدا و رسول باشد یا باظهار
معجزه باشد یا اینکه انکسی که دعوی امامت میکند افضل از همه مردم باشد یا از انهائی که مردم
یکی از انها را امام میدانند و در حق ایشان دعوی امامت میکنند و سنیان میگویند که امامت
به بیعت حاصل میشود و باینکه مردم جمع شوند و یکی را اختیار کنند و امام که [illegible] این کار

از رعیت بر می آید خواه با جماع جمعی از ایشان چنانکه در روز اول جماعتی از اصحاب به جنازهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله را
در میان گذاشته و جناب علی بن ابی طالب مشغول غسل و کفن آنحضرت شد و آن جماعت رفتند در سقیفهٔ بنی
ساعده جمع شدند و تدبیر چنان دیدند که خلافت را از برای ابو بکر قرار دهند و بعد از آن ابو بکر به تنهائی
وصیت کرد که خلافت از عمر باشد و بعد از آن عمر بنای شوری را گذاشت که در میان شش نفر شورت را انداخت
بطوری که فایدهٔ آن این باشد که عثمان خلیفه شود چنانکه بعد بیان خواهیم کرد و باین خلافت عثمان ثابت شود
اگر سنیان گویند که ما خبر دادن خدا و رسول را قبول نداریم یا افضلیت و معجزه علی بن ابی طالب را قبول
نداریم با وجود آنکه آن مثل آفتاب در روشنی افتاده است پس با ایشان میگوئیم که کدام دلیل دلالت میکند
از عقل و نقل با جماع رای جماعتی از ارباب غرض که نه معصوم باشند و نه علم به مصلحت حال خلایق داشته باشند
چنان مرتبه بزرگی از برای هر ناسر و پائی ثابت کنند و چنین که رای ایشان بر یکی قرار گرفت باید تمام خلق
او کردن حتی مثل معاویه و یزید باشد که معاویه با وجود ناخوشیهای نسبی و ذاتی در مدتهای
مدید امر کرد به سب علی بن ابی طالب در منبرها و آن فتنه و فسادها از او سر زد و بروی امام زمان تیغ
کشید و با او محاربه کرد و یزید با وجود ناخوشیهای نسبی و ذاتی و افعال شنیعه از شرب خمر و غیره
راضی شد بقتل حسین بن علی جگر گوشهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر که مخالفت آن کند باید
کشت هر چند مخالفت کننده مثل علی بن ابی طالب باشد و همین طریقه بود که متمادی شد و طول کشید
در همه خلفای بنی امیه و بنی عباس که اکثر فسوق ظاهره و کفر باطنی مشهور و معروف بود و همین اجماع
امامت از برای چنین اشخاص ثابت میشد آیا کدام عقل تجویز میکند که ناموس الهی و اسرار ربانی و
حقایق فرقانی که بیان آن منصب محمد بن عبد الله بن عبد المطلب باشد الحال حافظ آن و
حامی آن مثل معاویه و یزید و امثال اینها باشد چون آن دو نفر که در اول این جامه پوشیدند
در وقت اختیار این امر کردند که هنوز آثار محمدی صلی الله علیه و آله در میان بود و هنوز اساس
خلافت مخصوصه و جبریه قرار نگرفته بود ناچار ایشان در لباس زهد و ناموس و طاعت
و عبادت ترویج دنیا میدادند و همین که این طریقه مستمر شد و مردم چون اغلب ایشان
تابع دنیا و تابع هر کس که در دنیا را بروی ایشان باز کند میباشند در تاسیس این اساس

[illegible]
ذاتی
انها

باطل کوشیدند تا اینکه عثمان از حد تجاوز کرده در دنیا پرستی لابد مردم بیشتر کشود و آهسته آهسته
آنهائی که دعوی خلافت میکردند علی رئوس الاشهاد از فسوق و ظلم و تعدی مضایقه نمیکردند و از پی قتل ائمه
طاهرین میشدند و بعضی از ایشان اظهار عداوت ایشان میکردند بلکه از بعضی کفر ظاهر شد چنانکه از متوکل
عباسی ملعون که اظهار عداوت سیدة النساء میکرد و بقرآن مجید استخفاف کرد و هم چنین تا امروز هم
بنای پادشاهی ایشان بر اجماع و بیعت است و هر که را پادشاهی کردند او را واجب الاطاعه میدانند
اینها که میگوئیم شواهد چند است از برای رسوائی این معنی که کار بزرگی چنین که بمثابه مرتبه نبوت است
هر گاه بدست مردم بگذاری که آنها بر پا کنند آخرش باینجاها میرسد که اینها هم شبه آن است که در امام جماعت
جایز میدانند که فاسق و فاجر باشد و میگویند که جایز است نماز در عقب هر فاجری اگر سنیان بگویند
که ما دلیل داریم بر اینکه بیعت خوب است و باجماع رای مردم توان چیزی ثابت کرد بجهة اینکه اجماع است
و اجماع حجة است و مراد از اجماع این است که همه علمای امت محمد صلی الله علیه و آله مجتمع شوند بر چیزی
و هر گاه چنین شد پس حق و صواب است گوئیم که چه دلیل است بر حجة اجماع و حال اینکه سنیان در
کتابهای خود که در اصول فقه نوشته اند اختلاف عظیم دارند در اینکه اجماع حجة است یا نه و در اینکه آیا
ممکن است که همه امت جمع شوند بر چیزی یا نه و آیا همچه چیزی متحقق شده است یا نه و آنهائی که قایل
شده اند بثبوت تحقق و حجة بودن آن اختلاف کرده اند که اجماع از چه جهت حجة است و دلیل بر حجة
آن چه چیز است بعضی میگویند عقل دلالت میکند که حجة است او این جماعت نمیشود که همه بر باطل جمع
شوند و بعضی میگویند که آیه قرآن دلالت میکند و بعضی دیگر گفته اند که آیه دلالت ندارد بلکه حدیثی
از پیغمبر صادر شده است که امت من جمعیت نمیکنند بر غلط و دایم بر سر و مغز یکدیگر میزنند
در این دعویها و هر که بچشم انصاف در آن کتابها نظر کند میداند که هیچکدام از اینها که گفته اند
دلالتی بر مطلب ایشان ندارد و بعد از تسلیم همه این مقدمات میگوئیم که کجا بود اجماع و کجا بود جمع
شدن علمای امت آیا جناب علی بن ابی طالب از علمای امت نبود و آیا حسنین و سلمان و اباذر
و مقداد و غیر اینها و مثل سعد بن عباده او از بزرگان اوس و خزرج داخل علمای امت نبودند و غیر
چگونه شد که در اینوقت علمای امت منحصر شد بمعدود قلیلی از ارباب غرض و با این آن مقصد عالی

[illegible]

ثابت شد و هر کدام که دعوی این میکنند که این جماعت حاضر بود با وجودی که انکار بدیهی کرده اند بمحض
دعوی ایشان ثابت نمیشود خلاصه اینکه دانستن مسایل دین با آن همه وفور و اشکال و اغلاق و موافقة
مصالح عامه مسلمین در سیاست دو بایست در جمیع افاق و ترویج امور دین و دنیا اهل عالم باید بکسی
موکول باشد که امین باشد و محفوظ باشد از خطا و جاهل و نادان نباشد به حکمی از احکام و چنین کسی را
بغیر خدا و پیغمبر نمیشناسند و یقین نمیتوانند کرد و اگر سنیان گویند که ما قبول نداریم که خدا و پیغمبر تعیین

تعیین

کردند کسی را هم که شما میگویید و بر شماست که اثبات کنید گوییم اولا قابلیت امامت امام ما فی
الجمله مسلم شما هست و ما هر دو بر حقیت او قایل هستیم شما دعوی زیادتی میکنید بر شماست که اثبات
کنید نه بر ما و چون گفتیم که البته در هر زمانی امامی باید باشد پس هر گاه مذهب شما بی اساس و باطل و بی امام و بی
دلیل ماند پس ناچار مذهب ما بر جا میماند و اگر سنیان از روی استبعاد بگویند چون مذهب شما
باید بخبر دادن خدا و پیغمبر ثابت شود چون میتواند شد که خدا و پیغمبر خبر داده باشند که خلیفه بعد از
رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است و با وجود این همه صحابه و کبار عالیمقدار که جان
و مال و اولاد خود را در راه رسول خدا نثار میکردند و شب و روز در خدمت او جانفشانی میکردند
و بطاعت و بندگی خدا و رسول او میگذرانیدند با وجود اینکه شنیده باشند از پیغمبر خود که علی بن ابی
طالب خلیفه بلا فاصله است بالمره بمحض فوت آنجناب همه از دین برگردند و صریحا مخالفت او
بکنند و دیگری را از برای این امر اختیار کنند هیچ عاقلی این را قبول نمیکند ما در جواب میگوییم که
هیچ استبعاد ندارد در این زمانی که قوة و شوکت اسلام بیش از آن وقت است و اسلام عالم را فرو گرفته است
امتحان کنید که هر گاه عالمی فاضلی ورعی کاملی ظاهر شود و مردم را دعوت بدین و هدایت و ارشاد کند
بر سر او جمعیت میشود و پیروان او بیشترند یا شخصی متقلبی بی دینی مباحی مذهبی خروج کند و مال
مردم را از برای قشون و تابعان خود تاراج کند و آنها را بقتل و غارت رخصت دهد و در اشتغال
دنیوی را بر روی ایشان بگشاید یقین بدان که تبعه او اکثر مردم خواهند بود و تبعه این قلیلی
و آن قلیل هم اغلب از برای امور دنیای خود دور آن عالم میگردند یکپاره بطمع اینکه واسطه اخذ
خمس و زکوة شود یکپاره بجهة اینکه دعواهای مالی و سایر قضایای دنیای ایشان را طی کند یکپاره

بجهة اینکه در نزد امراء و سلاطین واسطهٔ قضاء حوایج ایشان شود و یکپاره میخواهند بجهة امور دنیا
استخاره بکنند و یکپاره میخواهند از ادا اخذ علم بکنند که پیشوا و مقتدا شوند و ریاست پناه باشند کسی
که ان عالم را محض از برای خدا و اطاعت در دین خواهد وجود او چون کبریت احمر خواهد بود چگونه
مردمی که همت ایشان مصروف دنیا پرستی است با علی ابن ابی طالب که عقیل برادرش را از بیت المال
اینقدر نمیداد که شکمش سیر شود و اطفال او از گرسنگی در ضعف و بی حالی بود و با وجود این عقیل
خواست از راه خوش آمد آنجناب را ضیافت کند که شاید جلب قلب آنحضرت بکنند که باو چیزی بیشتر
بدهند چند روزی از قوت خود و عیال قلیلی واگرفت که یکروز آنحضرت را ضیافت کرد آنحضرت از او
پرسیدند که یا عقیل این را از کجا آوردی عرض کرد که از خود و عیال واگرفتم که ترا ضیافت کنم پس
آنحضرت فرمود که معلوم است که تو بکمتر از آنکه بتو میدادم میتوانی گذرانید پس ازین زیادتی را باید
بسایر مسلمانان داد چرا پیروی مثل عثمان نکنند که بچهار نفر از دامادهای خود را چهار صد هزار اشرفی
داد و دیگر اینکه چرا ازین امر استبعاد میکنند و حال آنکه اعظم ازین در بنی اسرائیل واقع شده
و آنرا قبول دارند و آن حکایت موسی و هرون و سامری و گوساله پرستی است پس چنانکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله محنت در راه امت کشیده بود آنها را براه آورده بود موسی هم آن محنتها را
کشید تا بنی اسرائیل را از قوم فرعون خلاص کرد و رفت بکوه طور که توریة را بیاورد و هرون برادر را
خلیفه کرد و وعده کرد که چهل روز برگردد [illegible] که چهل روز برگشت موسی که رفت سامری از
طلا و نقره صورت گوساله ساخت و کفی از خاک قدم اسب جبرئیل که بنظر او آمده بود برداشته بود
بدهان گوساله پاشید و گوساله صدا کرد و به بنی اسرائیل گفت که این گوساله خدای شما و خدای موسی است
پس قوم گوساله پرست شدند و هر چند هرون سعی کرد کار بجائی نرسید موسی بعد چهل که بر
گشت قوم خود را گوساله پرست دید اهل غیرت و انصاف بگویید که این حکایت بعیدتر است
یا حکایت ما موسی رفت که بعد چهل روز برگردد و پیغمبر ما از دنیا رفت که دیگر وعده گاه
قیامت است و سامری گوساله را برپا کرد به مجرد یک صدای گوساله کردن گفت خدا است و
مردم اطاعت او کردند و در اینجا عمر ابوبکر را به منبر کرد و گفت این خلیفه رسول خدا است و امام

[illegible]

شدن ابوبکر قایل شدند امت پیغمبر استبعادش بیشتر است یا قایل بخدا بودن گوساله از برای امت
موسی و نظیر این استبعاد هست شبهه دیگر ایشان اگر حق در اول دفعه با علی بن ابی طالب بود و او
خلیفه بود پس بایست دعوی حق خود بکند و با آن شجاعت و قرابتی که با رسول خدا صلی الله
علیه و آله داشت هیچ نگفت و تقاعد کرد و در آخر که نوبت با امامت او رسید قتال و کشتار
بسیار کرد و حق خود را پا برجا کرد پس معلوم است که در اول حقی نداشت جواب این اگر چه
روشن تر است و هم چنین شبهه را در زمان حضرت امیر المومنین اهل کوفه کردند و آنحضرت دهیم
جواب شافی فرمود و تفصیل جواب او در این مقام بطول می انجامد مختصر اینکه میگوییم که آنحضرت
گفتگو فرمود و بجائی نرسید و بجهة آنکه خوف میکرد که بجهة قلة اعوان و کمی مسلمانان و کثرة منافقان
بنحوی شود که اسم اسلام هم از میان برود جائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن تسلط و پادشاهی
با منافقان بمدارا راه برود تا اینکه بتدبیر تقویت اسلام کند امیر المومنین تنهائی را لازم تر است
که چنان کند شکی نیست که رسول خدا افضل بود از امیر المومنین ع و در اول امر مدتها در نهایت ذلت
میگذراند حتی آنکه قصد قتل او کردند و فرار کرد و بغار مختفی شد و انواع اذیت و اهانت کشید تا بتدریج
جمعی مسلمان پیدا شدند و بعد از آن اکثر مسلمانان هم منافق بودند و دایم از دست ایشان در محنت
بود و در آن وقت هم قرب الهی را داشت و استجابة دعا را داشت و امیر المومنین را هم داشت باز بان
نحو سلوک میکرد و هر گاه فرمان الهی این باشد که اول کار بمدارا و نرمی رفتار کنند تا قوتی در ظاهر
بهم رسد نه پیغمبر میتوانند مخالفت او را کرد و نه وصی پیغمبر و حکمت الهی بان قرار گرفته که دین بحجة
بینه و راه نمائی یافته شود نه بزور و شمشیر بلی در وقتی که فی الجمله قوتی در دین بهم رسید آنوقت
شمشیر بر مخالفین و معاندین گذاشتن بفرمان الهی ضرر ندارد و دیگر اینکه این شیوه اختصاص
بآنجناب نداشت پیغمبران اولوالعزم خدا همیشه خائف و ترسان بودند چنانکه معلوم است از حال
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و آیات قران در این صریح است پس اوصیای پیغمبران عجب نیست که
خائف باشند بلکه باید عبرت گرفت از اینکه فرعون و نمرود دعوی خدایی کردند و جناب اقدس
الهی مدتها ایشان را مهلت داد و هر گاه حکمت مقتضی مدارا باشد با خدا چه بحث میتوان کرد دیگر

شواهد از برای بطلان طریقهٔ ایشان بسیار است که اینجا جای بیان آنها نیست از آنجمله مثل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که امام چهارم ایشان است هرگاه معاویه و عایشه و طلحه و زبیر با او جنگ کنند و قتال کنند و معاویه در مدت مدید امر بلعن و سب آنحضرت کند بمجرد اینکه بگویند که معاویه اجتهاد کرده بود خطا کرد او معذور است و عایشه هم توبه کرد خود را راضی کنند و این قبایح را پامال کنند چرا هرگاه اعاظم علمای امامیه اجتهاد کنند که سب شیخین میتوان کرد هم ایشان در این خطا معذور نباشند و واجب القتل باشند آیا علی بن ابی طالب کمتر از ابوبکر و عمر است یا معاویه از جمیع علمای امامیه اعظم است اگر دعوی میکنند که معاویه مرد صالحی بود در اجتهاد کوتاهی نکرده و از راه عصبیت و عداوت و حمیت نبوده پس ما همین دعوی را در حق علمای خود میکنیم اگر تو از ما قبول نداری ما هم از تو قبول نداریم شاهد دیگر اینکه محمد بن ابی بکر با وجودی که برادر عایشه است که افضل زنان پیغمبر است در مذهب ایشان ملقب بخال المؤمنین نیست و معاویه که برادر ام حبیبه است باید خال المؤمنین باشد و امر دیگر باعث این نباشد بغیر اینکه محمد بن ابی بکر از محبان علی بن ابی طالب ع بود و معاویه از دشمنان او چیزی دیگر نیست اما تفصیل بعضی از آنچه نزدیک بفهم عوام باشد در اثبات امامت ائمه هدی علیه السلام و ابطال امامت خلفای جور پس آن در ضمن چند مطلب میشود اول در امامت جناب علی بن ابی طالب علیه السلام و آن ثابت میشود باینکه آنجناب افضل بود و از آن سه نفر و از جمیع امت پیغمبر صلعم یعنی در همه کمالات افزون بود و باین سبب مرتبه قرب او در نزد حق تعالی بیشتر بود پس او اولی است بتقدیم بجهة آنکه عقل حاکم صریح میکند که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و هیچ عاقلی تجویز نمیکند که کسی که اعلم از همه کس باشد و عمل بعلم خود از همه کس بیشتر کند او باید متابعت کند نادان تر از خود را که بهمه علم خود عمل نمیکند چنانکه صریح آیهٔ قرآن هم دلالت بر این دارد و اما بیان افضلیت امیر المؤمنین پس باین است که جمیع علمای اسلام همه علمای فقه و حدیث و تفسیر و کلام و عربیت و غیر آن همه سلسله خود را در استفاده میرسانند بآنجناب و هر که اندک تاملی میکند در خطبها و دعاها که از آنجناب منقول شده داند که مرتبه علم او چه بوده حتی فصحا و بلغا گفته اند که کلام او فوق کلام مخلوق است و دون کلام خالق هم از حیثیت فصاحت و بلاغت و هم از حیثیت اشتمال

[illegible]

ان بر علوم عربیه و حکمتهای دقیقه و وفور علم آنجناب و مزایای دیگر آنجناب باعث این شد که جمعی بخدائی او قایل شده اند و الحال در علم آنجناب سعات بسیار ند و دیگر فضیلت او از حیثیات دیگر هم مثل آفتاب روشن است بجهة آنکه جهاد در راه خدا از همه کس بیشتر کرد و قوة دین پیغمبر صه از شمشیر او حاصل شد بکوشش همه مسلمانان و کافر پراست از آنچه از وسر زد در جنگ بدر و احد و خیبر و حنین و جنگ خندق و کشتن عمرو ابن عبدود که هیچکس در برابر او نمیرفت از مسلمانان بغیر علی بن ابی طالب و اگر آنجناب او را نمیکشت او باعث زوال دین میشد و از اینجا بود که پیغمبر صه فرمود که ضربت علی در روز خندق بهتر است از عبادت تمام جن و انس و شبهه نیست که مجاهد در راه خدا افضل است از غیر مجاهد و از کسی که جهاد او کمتر باشد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید مکرر بآن اشارها کرده و شبهه نیست که شجاعت و جوانمردی هم در اصل مرتبه امامت در کار است باید امام و خلیفه صاحب دل و شجاع باشد میخواهی تجربه کنی و به بین که همین که سردار قشون بی جرات است اگر صد هزار رستم دستان در میان قشون باشد همینکه سردار خوف کند و یا اندکی پای کشید قشون متفرق میشود و بعکس این هرگاه سردار قشون شجاع باشد و شکی نیست که آنجناب از جمیع امت و از خلفای ثلثه اشجع بود پس هرگاه با وجود اشجع بودن این عمر مجاهده و محاربات عظیم را هم کرده باشد پس او اولی خواهد بود باین مرتبه و هم چنین آنجناب در مرتبه زهد و بی نیازی از دنیا چنان بود که هیچکس در مرتبه او نبود هرگز در دنیا چیزی سیر نخورد و نان جو خشک از آرد نه بیخته بی نان خورش خوراک او بود و همیشه جامه او وصله دار بود گاهی بلیف خرما وصله میکرد و گاهی به پوست و شبهه نیست که مؤمن و مسلمان را هیچ دشمنی از لذات فانیه دنیا کشنده تر نیست و هر که بجهنم میرود از بلای ابتلای بآن میرود و امام و خلیفه دایم باید مردم را از آنها منع کند و کسی تا خود منع پذیر نباشد و دوری از چیزی نکند دیگری را منع نمیتواند کرد پس چون امام باید مردم را وادارد به همه مرتبهای کمالی که حاصل میشود از زهد دنیا پس باید خود هم درجه آن مرتبها کامل باشد و هر چند زهد او بیشتر باشد استحقاق او از برای امر و نهی بیشتر خواهد بود و هم چنین عمر و عبادات آنجناب از همه بیشتر بود و کثرت عبادات او و وفور تضرع و گریه و زاری و مناجات و حضور دل و جان او در ساحت قرب الهی واضح تر از آن است که بیان کنیم پیشانی آنحضرت مثل

زانوی شتر شده بود از وفور سجده‌ها و مکرر آنحضرت در مناجات و گریه و زاری غش میکرد و بیخود میشد
و در حال نماز چنان متوجه جانب محبوب حقیقی بود که از خود خبر نداشت که پیکان تیر را از پای مبارکش
میکشیدند و خبر نمیشد و دیگر سخاوت و جود و حلم و بردباری و سایر کمالات جسمانی و روحانی و قرب
او بجناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله و بزرگی نسبت و اختصاصی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله
داشت اینها همه غنی از بیان است و این مراتب از برای هیچ یک از خلفا و سایر امت نبود و با وجود
جامعیت این کمالات فایق بر خلایق و اقرب بدرگاه خالق میشود پس در همه جهة افضل است از غیر
خود و با وجود اینها چگونه تواند شد که کسی که در اغلب مسایل دین حیران و سرگردان و در جهادها
که اگر علمی بدست او بدهند و خائف و گریزان باشد در این فضایل و مراتب هیچ یک از برای او
حاصل نباشد او را خدا امام کند و پیش دارد و این را بگوید تابع او باشید و مطیع و فرمان بردار
او باشید نیست بلکه ظلم و قبیح و این خود بر خدا روا نیست و علاوه براین هرگاه صاحب فسوق
و قبایح و آنچه باشد دیگر حال چون خواهد بود چنانکه معروف و معلوم است از حال ابو بکر که
غصب فدک کرد از فاطمه زهرا صلوات الله علیها و با وجود آنکه در دست آنحضرت بود و در تصرف
او بود و از او شاهد خواست و بعد از آنکه شاهدی مثل علی بن ابی طالب آورد و مثل ام ایمن
و مدعی مثل فاطمه زهرا که آیه عصمت و طهارت در شأن ایشان نازل شده باشد رد کند که
دو شاهد مرد میخواهم و حدیثی وضع کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که ما گروه پیغمبران
چیزی بمیراث نمیگذاریم آنچه از ما ماند خیرات است و آن حدیث بی اصل و دروغ است و منافی آیات
قران است و با وجود این علمای ایشان متمسک میشوند از دفن کردن ابو بکر و عمر در حجره رسول
صلعم بآنکه حجره بحق الارث رسیده بود بعایشه و حفصه باذن ایشان دفن کردند و بعضی میگویند
صداق عایشه بود و دیگر بار از ایشان در این باب شاهد و بینه هم نخواستند و بعد از آنکه جناب
فاطمه و جناب علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما بحجتها و ادله اثبات حق خود کردند و
ابو بکر کاغذی نوشت که فدک را بفاطمه رد کنند عمر مطلع شد و کاغذ را از دست فاطمه گرفت
و پاره کرد و او را آزار کرد و حال آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که فاطمه را اذیت کند مرا

اذیت کرده است

و هرکه آزار کند مرا آزار او کرده است

اذیت کرده است و هرکه مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و بدعتهائی که در دین کردند و
۲ ستمهائی که بذریهٔ سید المرسلین صلعم کردند زیاده از آن است که در کتابها نوشته شود و ناخوشتر
ظلمها و اولین تیغ کین که بر دین مبین کشیده شد حکایت منع عمر بود از آوردن دوات و قلم را
در وقتی که رسول خدا صلعم از دنیا رحلت میفرمودند که علمای معتمد سنیان مثل بخاری و مسلم نقل کرده اند
و سنیان سخن ایشان را در صحت مثل قرآن میدانند در وقتی که آزار آنحضرت شدت یافت فرمود
که بیارید شانهٔ گوسفندی که برای شما نامه بنویسم عمر گفت اِنَّ الرَّجُلَ لَیَهجُر حَسبُنا کِتابُ اللهِ
یعنی این مرد هذیان میگوید از شدت آزار بس است ما را کتاب خدا و آن معلوم است که در آن
وقت شک در یکشانه جمیع مسایل دین و وصایای مقصوده را میخواست بنویسد بلکه امر مهمی بود که
در بر داشت جمیع محتاج الیه امت را و آن نیست بغیر از وصیت خلافت و اینهم بجهة آن بود که
چون نصوص و اخبار که در حال حیوة بآن خبر داده بود بخلافت امیر المؤمنین میدانست که
آنرا نشنیده می انگارند و بزبان میتوانند انکار کرد خواست که چیز موجودی در میان باشد ایشان
که انکار نتوانند کرد و این مرد خوشخو مانع آن شد و رسول خدا را که تصریح قرآن هر چه
میگوید [illegible] نسبت بهذیان داد و او را بی ادبانه گفت که این مرد هذیان میگوید و
نسبت خطا باو داد و گفت کتاب خدا ما را بس است پس خود را اعلم دانست از پیغمبر با
وجود این نمیدانم چرا خود آن همه سعی کردند در نصب خلیفه و چرا ابوبکر وصیت کرد که عمر
خلیفه باشد و چرا عمر امر شوری کرد کتاب خدا که در میان بود و با وجود این همه نمیدانم از کتاب
خدا چه چیز میفهمد کسی که چیزی نمیفهمد از آنهائی که بسیار جان کنده اند از کتاب خدا هزار
حکم نفهمیده اند مسایل دین در هر فنی صد هزار بیشتر است و روز بروز زیاده میشود
و این مرد صریح حکم خدا و پیغمبر را تغییر داد و متعهٔ زنان و متعهٔ حج را حرام کرد و حی علی خیر
العمل را از اذان ساقط کرد و از جمله کارهای او آن بود که در وقت مردن امر شوری
۳ کرد و حاصلش این است که در وقت مردن مشورت خلافت را میان شش کس انداخت
امیر المؤمنین ع و عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص گفت

که اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یکطرف بیشتر باشد کمتر را بکشند
و اگر مساوی باشند و دو نفر یکی را اختیار کنند و دو نفر دیگر کس دیگر را آن سه نفری که عبد الرحمن در
میان انهاست اختیار کنند و اگر سه نفر دیگر اتفاق نکنند انها را بکشند و بعد از آن که این بنا را
گذاشت از خانه بیرون آمدند حضرت امیر فرمودند که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کردی بجهة
انکه عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند
نهایتش آن است که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرف است بایدست یا من کشته
شوم یا بیکی از انها بیعت کنم و آخر چنان شد و انچه علما در مطاعن ابو بکر و عمر نوشته اند و اکثر انها را
سنیان نقل کرده اند که خود اقرار باز داوند بیش از آن است که در این اوراق احصا توان کرد
ما بهمین اکتفا کردیم و اما عثمان چون از حد و اندازه خلافت ظاهری بدر رفت و در دنیا بیشتر اظهار
مرتبه اعلا کرد و جمعی از صحابه عالیمقدار را اذیت کرد مثل ابا ذر زیرا که پیغمبر خدا صلعم اورا از اهل بیت
شمرده و گفته که آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین غبار آلود بر نداشته کسی را راستگوتر از ابا ذر
و او را انواع اهانت و اذیت کرد و از مدینه اخراج کرد و عبد الله بن مسعود را انقدر زد که در آن
آزار مرد از برای اینکه میخواست مصحف او را بگیرد و تغییر بدهد و او راضی نمیشد و آخر گرفت مصحف او را
وسوزاند یا در آب جوشاند و عمار یاسر را که از جمله اعاظم و در مرتبه سلمان و ابا ذر بود و احادیث
در مدح او از رسول خدا صلعم بسیار است انقدر زد که آزار فتق بهم رساند و جمعی از فساق و
شاربین خمر را والی میکرد و در اطراف میفرستاد و بسبب کثرت فساد و ظلم بر او شوریدند
تا امر بجائی رسید که او را بمذلت و خواری کشتند و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بقتل او
راضی بود و سه روز هم او را گذاشتند و دفن نکردند این همه اصحاب پیغمبر صلعم او را باینحال گذاشتند
نبود مگر از جهة عدم قابلیت تجهیز و تکفین و استحقاق خذلان و گرنه بی شبهه بعد از قتل عثمان
بیعت بعلی بن ابی طالب کرده اند و آن حضرت خلیفه باستقلال شد در ظاهر چنانکه در باطن
هم بود و با وجود این مسامحه کردن او در امر عثمان از چه [illegible] راه میتواند بود الا از این جهة
که او مستحق این معنی بود و این غریب است که سنیان آن استبعاد که از برای خلافت امیر المؤمنین

میکردند که چگونه میشود که صحابه کبار پیغمبر صلی الله علیه وآله با آن همه جان بازی که در راه خدا کرده بمجرد
اینکه حضرت از دنیا رفت همه مرتد شدند میدانستند که علی بن ابی طالب امام است و با وجود این
چشم پوشیدند اینجا اگر کسی بانها بگوید که چگونه میشود که عثمان بان خوبی که امام زمان بود و صحابه
همه دوست و مطیع او بودند و او را امام برحق میدانستند پس چگونه شد که همه اینها مجتمع شدند بر
خذلان او و هیچیک متوجه دفن و کفن او نشدند تا بعد سه روز بعضی از میان او را بردند و در
مقبره یهودان دفن کردند یک بام و دو هوا و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر امامت علی
بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه نه غیر او ما اکتفا بذکر یک حدیث میکنیم تا این رساله خالی
از احادیث هم نباشد و آن حدیث غدیر خم است که بتواتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است
و سنیان انرا بجهة تواتر نقل کرده اند بلکه این حکایت در ثبوت چو مکه و مدینه است و انکار انرا
بغیر معاندی که بالمره چشم از واضحات بپوشد نمیتواند کرد و بعضی سنیان انرا از صد و بیست نفر
از صحابه نقل کرده اند و بعضی بصد و پنج طریق روایت کرده اند و بعضی از اینها بیشتر هم نقل کرده اند
بهر تقدیر منکر اصل حدیث در میان انها نادر است بلکه بعضی اشکال در دلالت آن کرده اند و حاصل
ان واقعه این است که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از مراجعت از حجة الوداع بموضع
خاصی که انرا وادی خم میگویند رسیده و جمعیت بسیار همراه ایشان بود در وقت ظهر در غایت
شدت گرما امر فرمودند که مردم فرود آیند و منبری از برای حضرت تعبیه کردند انحضرت بالا
رفتند و بعد از حمد و ثنا واشت و خطبه فرمودند ای گروه مردم آیا من نبودم اولی بشما از
نفسهای شما و اختیار شما را بیش از شما نداشتم همه گفتند بلی پس انحضرت فرمود فمن
كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ یعنی پس هر کس که من
مولای او بودم پس علی مولای اوست خدایا دوست دار کسی را که او را دوست دارد و دشمن
دار کسی را که او را دشمن دارد و مولا در کلام عرب معنی بسیار دارد که هیچیک درین مقام
مناسبتی بغیر اولی بتصرف بودن و صاحب اختیار بودن و بعضی سنیان از راه ناچاری
در اینجا میگویند که یکی از معنیهای مولا ناصر دیگری هم محب است و ناصر بمعنی یاور و محب

بمعنی دوست است و چه میشود که مراد از مولا در اینجا یکی از این دو معنی باشند و هر که چشم بینا و
دل با انصاف داشته باشد میداند که در چنین وقتی در چنین جائی مثل رسول خدا بزرگی قافله گذارد
که کثرت او از حد متجاوز باشد بجهة چنین امر جزئی فرود نمی آورد و بگوید که ای مردم هر که من
یار اویم علی یار اوست بلکه اگر غرض او این بود که باید علی یاری بکنند بایست این وصیت را
تنها باو بکند و اعلام همه [illegible] کار نبود و اگر از برای جلب قلوب مردم بوده است نسبت بآنجناب
پس اینهم دلالت بر این دارد که میخواسته است همه مردم متابع او باشند با وجود اینکه پادشاه زمان
یاری هر کس را میتواند کرد اما یکنفر رعیت تنهائی چگونه میتواند منصب شاهی را در یاری مردم
همگی داشته باشد پس اینهم دلیل این است که غرض خلافت است که او هم در این معنی جانشین و
ولی امر او باشد و هم چنین اظهار این معنی که هر کس من دوست اویم علی دوست اوست
این معنی هم لایق این اساس نبود و فائده چندان برین مترتب نبود و ظاهر بودن این
بود و فرود آمدن در اینوقت با این مشقت بجهة این مناسب نبود با وجود اینکه از بعض سایر
ایات قران مستفاد میشود چنانکه فرموده است الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ یعنی
مؤمنها بعضی ایشان دوست بعضی دیگر اند دیگر این هنگامه چه ضرور بود و اگر بگویند که از برای
جلب قلوب مردم و مایل کردن آنها بآنجناب بود پس آن نیز نخواهد بود مگر از برای متابعت
او در اوامر و نواهی که معنی خلافت است با وجود اینکه اول حدیث فریاد میکند باینکه مراد
همان اولویت و صاحب اختیاری است که از برای رسول خدا صلعم بود نه غیر آن مطلب دویم
در حقیقت امامت سایر ائمه اثنی عشر اولا اینکه ما باطل کردیم مذهب اهل سنت را که اعظم
فرق اسلام است و دلیلی بر حقیقت سایر ادیان و مذاهب نیست و مذهب حق امامیه است فرقه
که این دوازده نفر بعد از رسول خدا امام باشند و چون البته باید دین در میان باشد
پس منحصر شد در مذهب امامیه و دیگر اینکه گفتیم که باید در هر عصر امامی باشد و شرط است
در امام اینکه معصوم باشد و باتفاق کلی در عصر هیچیک از ائمه معصومی دیگر نبود پس باید
که ایشان امام باشند که امامیه بعصمت ایشان قایلند و دیگر اینکه سنیان در کتابهای معتبره

خود احادیث

خود احادیث بسیار نقل کرده اند از رسول خدا صلعم اینکه امامان بعد از من دوازده نفرند و همه
از قریش شند و در بعض از حدیثهای ایشان این است که خلافت قریش باقیست تا روز قیامت و با
این عدد و شرایط و ترتیب هیچکس قایل نشده بغیر امامیه پس همه احادیث همه دلیل ایشانند و دیگر
سنیان در اخبار بسیار نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی یعنی من میگذارم میان شما دو چیز بزرگ کتاب یکی
خدا و عترت من اهل بیت من و در بعض اینها فرموده انی تارک فیکم ما ان تمسکتم لن تضلوا دیگر
ابداً کتاب الله و عترتی یعنی من میگذارم میان شما چیزی را که اگر بآن بچسپید هرگز گمراه نمیشوید کتاب
خدا و عترت من و این حدیث را همه سنیان قبول دارند و بر فرض قبول آن و تسلیم اینکه این را پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده است یا باید پیغمبر دروغگو باشد یا عترت و اهل بیت کسی دیگر باشد غیر از ائمه
طاهرین یا باید مراد ائمه طاهرین باشد و سنیان پیغمبر را دروغگو نمیدانند و از عترت و ذریه آنحضرت از
جمله سادات و اولاد آنحضرت کسی را واجب الاطاعه نمیدانند که بگویند مراد اینهاست پس منحصر شد
در اینکه مراد ائمه طاهرین باشند و دیگر اینکه ما گفتیم که باید امام افضل از غیر باشد و شکی نیست در
اینکه در هر عصری از اعصار ائمه ما ایشان افضل بودند از جماعتی که دعوی امامت میکردند چنانکه حسنین
علیهم السلام بالیقین افضل از معاویه و یزید بودند و علی بن الحسین افضل از عبد الملک بن مروان
و هم چنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس در هر زمان که دعوی خلافت کردند اقرار بافضلیت ایشان
داشتند و بر تمام عالم هم ظاهر بود و اگر ممکن بود قدحی در افضلیت ایشان البته از خلفائی که در عصر
ایشان بودند بایست حاصل شود خصوصاً مثل هرون الرشید و مامون الرشید که پادشاه روی
زمین بودند و جمیع علمای روی زمین رعیت آنها بودند و بر هر عاقلی معلوم است که امثال این خلفا
که متوجه شدند دعوی خلافت پیغمبر بکنند بایست خود را آراسته بکمالات ظاهر و باطن وانمایند تا عوام
تسخیر قلوب توانند نمود و علاوه آن بقوت و شمشیر ترویج بکنند حاصل اینکه تا ممکن میشد ایشانرا
که در لباس استحقاق و قابلیت خلافت را دعوی بکنند اولی بود که چنانچه تا اینکه بمحض زور و شمشیر کنند
و جبر علانیه اختیار کنند پس اگر ممکن میشد مثل چنان پادشاهان مبسوط الید را که قدحی در فضیلت

ان بزرگواران بکنند البته بایست ایشان را خفیف کنند و اظهار عدم قابلیت انها بکنند و مردم را چنانکه
در ظاهر مطیع کرده بودند در باطن هم مرید خود بکنند و ملتفت نشوند با آنکه ان بزرگواران را بزهر دادن یا بغیر
آن شهید کنند و خود را رسوای دنیا و آخرت کنند و با وجود این همه سعیهای بسیار کردند چنانکه مامون
الرشید جمیع علمای ممالک را از یهود و نصارا و صابئی و غیر انها جمع کرد که با جناب علی بن موسی الرضا
گفتگو کنند بلکه قدحی در آنجناب ظاهر کنند و آنحضرت همه را از کتابها و دینهای خودشان ملزم و ساکت
کرد و هم چنین سایر خلفا با سایر ائمه طریقه ایشان این بود و این گفتگوها نظیر گفتگوهایست که در
معجز بودن قرآن گفتیم که هر گاه کفار قریش را ممکن میشد که یک سوره کوچکی مثل سورهای قرآن بیاورند
می آوردند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را ملزم میکردند و محتاج نمیشدند باین همه جنگ و جدال و قتل
و اسیر و غیر آن و فضایلی که از ائمه ظاهر شد در زمان هر یک از خلفا حد و پایان ندارد با وجودی
که در دولت ایشان غالبا محبوس و مقهور بودند و شیعیان جرات نمیکردند که از خدمت ایشان
استفاده کنند بلی در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که اواخر دولت
بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود و انها بیکدیگر گرفتار بودند و جنگ و جدال داشتند قلیل
زمانی فرصت از برای شیعیان شد بخدمت آن دو بزرگوار میرسیدند این کتابهای احادیث ما
غالب آن در آن مدت قلیل از آن دو منبع امامت منتشر کرد و چهار هزار نفر از فضلا بخدمت
حضرت صادق علیه السلام میرسیدند و حدیث اخذ میکردند و اصحاب آنحضرت بسیار ایشان از آن
بابت بودند که افضل از امامهای سنیان بودند چنانکه از احوال ایشان مشهور و معروفست
و مباحثه و گفتگوی ابوحنیفه با مؤمن طاق و غیر انها بسیارست و همیشه علما و قضاة ایشان
از اصحاب آنحضرت استفاده میکردند و دیگر اینکه معجزات بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم
در همه عصرها ظاهر شد و سنیان بسیار انها را ضبط کرده اند اگر چشم عبرت باشد همین تعزیه
و زیارت جناب سید الشهدا و سایر ائمه معجزه مستمره ایست که تا ابد الدهر با قلیت
که همیشه مردم در تعزیه ایشان چشم گریان و دل بریان دارند و عزیزی از آن عزیزتر نباشد
از اینکس که بمیرد منتهای آن تا یکسال ماتم آن باقی است و بعد از آن دل ساکن میشود و

بعضی از ان

و صیت آن بزرگواران بعد هزار سال و متجاوز تازه است که گوییا امروز شده است و هرگز کهنه نمیشود
و مقابر پادشاهان و خلفا همه متروک و مهجور و دایم مردم عالم از اطراف و جوانب ترک اهل و عیال
نموده تن بمحنت کرما و سرما و دل به تشویش قتل و غارت داده سر قدم ساخته بپابوس ایشان
میروند اگر چشم عبرت باشد همین کافیست و هرکس را فی الجمله فهم و معرفتی باشد و نظر کند در
علومی که از آن بزرگواران نشر کرده از انواع علوم از کلام و فقه و تفسیر و اخلاق و تواریخ
و طب و سایر علوم دینیه یقین میکند که این نیست مگر از جانب خدا و هم چنین در ادعیه
و مناجاتهائی که ایشان با پروردگار خود داشته هرکه تامل کند میداند که معرفت الهی کدام
است و طریقه پرستش و مسالت مطالب و حقیقت حمد و ثنا و تمجید و استغاثه و ابتهال و
توبه و انابه کدام است علی الخصوص در لباس آن لفظهای گران بهاتر از درج لالی و شیرین تر از عسل
مصفی و عجیب تر از هر محبوب خوش لقا که در فصاحت و بلاغت انها کلامی بغیر کلام الله برابر
نمیتوان آورد خصوصا نهج البلاغه و صحیفه سجادیه که مشهور بزبور آل محمد و انجیل اهل بیت
۲ که شیعه است بکتابهای آسمانی و هم چنین سایر ادعیه و مناجاتها مثل دعای کمیل و دعای ابو
حمزه ثمالی که در سحرهای ماه مبارک رمضان خوانده میشود و بعد از اینها همه میگوییم دلیلی که از برای
خود شیعه خوب باشد همان احادیثی که علمای ما در کتابهای خود ثبت کرده اند که هر یک از ائمه وصیت
کردند بامامت امام بعد تا آخر اینقدر است که افاده یقین میکند و معلوم است که علما و محدثین
صلحای اتقیا با وجود که مظنه جلب منفعت دنیا در این نبود و همیشه ائمه ایشان خائف و
پنهان و خود شیعیان ترسان و هر اسان دایم در نقل و ضبط این احادیث بودند از برای ایشان
بغیر حقانیت و دین داری بجهة اینکه اگر اینمعنی باعث هلاکت دنیای ایشان نمیشد پس نفعی
هم بآخرت ایشان نداشت و حال اینکه در ضبط انها خطر عظیم بجهة جان و مال و عرض ایشان
بود و با وجود این آن همه اهتمام در ضبط ان اخبار کردند تا باین حد جمع شده این همه قرائن
راستی و صحت است مطلب سیم در بیان غایب بودن امام دوازدهم حجة بن الحسن و زنده بودن
آن بزرگوار شیعیان در کتابهای خود احادیث بسیار را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند

که آنحضرت خبر داده از ظهور مهدی و متولد شدن آن و اینکه زمین را پر از عدل و داد میکند بعد از
آنکه پر از جور و ظلم شده باشد و اینکه اسم آنحضرت موافق اسم آنجناب است و بعضی علمای شیعه از صد
و پنجاه حدیث متجاوز از کتابهای سنیان در این باب نقل کرده اند و اما احادیثی که شیعیان در
کتابهای خود از امامان خود و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند پس از هزار حدیث
هم متجاوز است و بسیاری از آن کتابها قبل از ولادت آنجناب تالیف شده که علاوه بر افاده
یقین از راه تواتر آن اخبار آن احادیث مقرون با معجزه بجهة اشتمال آنها بر اخبار از
آینده و وقوع آنچه بآنها خبر داده اند و با قطع نظر از این احادیث بعضی از دلایل سابقه
نیز در اینجا جاریست مثل آنکه هر زمانی امامی میخواهد و باید معصوم باشد و کسی که چنین باشد
کسی دعوی وجود آنها نکرده بغیر شیعه در باب آنجناب و بعد از بطلان مذهب سنیان در
برابر دعوی شیعه کسی اقامه دلیلی بر خلاف آن نکرده و البته باید دینی ثابت باشد و هرگاه
دین غیر شیعه باطل شد دین شیعه همین است و استبعادی که سنیان کرده اند که چگونه میشود
که چنین امامی باشد که ولادت او مخفی باشد و اکثر مردم بر او مطلع نشده باشند و خود او
هم مخفی باشد پس چه فایده باو مترتب خواهد داشت و چگونه میشود که این مدت زنده باشد
باطل است و نظیر همه اینها در امم سابقه حاصل شده چنانکه منجمان خبر داده بودند که
در زمان نمرود کسی بهم خواهد رسید که باعث زوال دولت او بشود مردان و زنان را
از هم جدا کردند پدر حضرت ابراهیم مخفی با مادر او مقاربت کرد و ابراهیم در غاری متولد
شد و مدتی پنهان بود و هم چنین منجمان فرعون را خبر داده بودند که از بنی اسرائیل
کسی بهم خواهد رسید که باعث هلاک فرعون باشد فرعون امر کرد که پسران بنی اسرائیل را بکشند
و حمل و ولادت موسی مخفی بعمل آمد و بعد از آن هم که بزرگ شد و آن قبطی را کشت و فرار کرد مدتی
در صحرای مصر بود و فرعون با آن سلطنت بر او مطلع نشد و این حکایتها همه معروف و مشهور
و در قرآن و احادیث مذکور است پس چه مانعی دارد که چون پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
خبر داده بودند که مهدی ظاهر خواهد شد که زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و

جور شده باشد

و چون جمعی بیشمار از عباسیان زمان در پی مطلع شدن بر آن نور دیدهٔ عالمیان و در پی هلاک آن نور چشم
اهل ایمان بودند و در تفحص احوال آن بزرگوار بودند حق تعالی بفضل و رحمت خود حمل و ولادت آن
بزرگوار را از دشمنان مخفی کرده و جمعی از دوستان بر آن مطلع و بعد از آن جمعی کثیر از شیعیان بخدمت
آنحضرت رسیدند و از خدمت ایشان استفاده کردند و اخبار و احادیث بسیار از آن حضرت
نقل کردند و این استبعاد ایشان از جهت دیگر از استبعاد کفار و منافقان نبود که در امر معاد و زنده
کردن استخوانهای پوسیده میکردند هرگاه خدا قادر بر چنان امر عظیم باشد و چنان امری که البته
بعد خواهد آمد از برای این چه استبعاد میکنند بعد از آن که اخبار متواتره و ادلهٔ قاطعه بر آن قایم
شده باشد و اما درباب عمر شریف آنحضرت پس آن نیز چه استبعاد دارد و حال آنکه سنیان بوجود
خضر و الیاس قایلند که مدتها قبل از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بوده‌اند و عمر نوح معروف
و مشهور است و شیطان که از زمان قبل از خلق آدم تا بقیامت خواهد بود و اما غایب بودن
آنجناب و چه فایده بودن چنین امامی و اما غایب بودن پس از عصیان و طغیان دشمنان است
نه از اختیار خود امام با امر خدا و نیز فرقی نیست مابین امام ظاهری که امت او را مهجور و متروک
کرده باشند و اطاعت او نکنند و مطیعان او از خدمت او ممنوع باشند چنانکه در بعض از ائمه
سابقه چنین بودند و امام غایبی که کسی از او خبر نگیرد و بسیار از پیغمبران هم چنین بودند
با وجود آنکه در غایب بودن هم فواید بسیار هست مانند آفتابی که در زیر ابر باشد اگر نباشد
مگر همین ابتلای تکلیف و امتحان بندگان باعتقاد بامام و انتظار او و بعد از اقامت دلیل
بر وجود او کافی خواهد بود و همین فایدهٔ عظیم است و از جملهٔ ایمان بغیب است که حق تعالی
ایشان را مدح کرده حاصل آنکه اموری را که حکمت الهی او را بر پا دارد عقول ما ناقصان را کجا
میرسد ادراک حقیقت آن آیا ندیدی که مثل موسی پیغمبر اولوالعزمی طاقت نیاورد
و مصاحبت بنده از بندگان خدا را که حضرت خضر بود و نتوانست حکمت کارهای او را
بفهمد و در باب سوراخ کردن کشتی و کشتن نفس زکیه و در راست کردن دیواری که میخواست
خراب شود بدون مزد و اجرت در حال شدت گرسنگی و منع کردن اهل آن قریه ایشان را

ازا طعام پس چگونه ما ضعفاء العقول را رسد که از جمیع اسرار و حکمتهای الهی توانیم مطلع شد
و حقیقت آنرا دانست و دیگر اینکه سنی و شیعه حدیثی نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرموده است که من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة و سلم
علی امت یعنی هر کس که بمیرد و نشناخته باشد امام زمانش را پس بتحقیق مرده است مردن جاهلیت
یعنی کافر مرده است و مشهور است که علمای اهل سنة وصیت کرده اند که با شیعه در این حدیث گفتگو
نکنند الا بکارد و خنجر و چون ما لله الحمد بامام زمان خود عارف و معترف و معتقدیم برما ناخوشی نیست
و ایشان در این حدیث بسیار مضطرب شده اند بعضی میگویند امام زمان قرآن است و این بر هر کسی
که قلیل فهمی دارد معلوم است که چه قدر نامربوط است باین حدیث و بعضی گفته اند مراد از امام
زمان پادشاه عصر است هر چند مثل یزید بن معاویه کسی باشد و قباحت این هم نیز واضح است
و نقل کرده اند که ملا جلال دوانی که از اعاظم فضلا و محققین اهل سنت است روزی در
مجلس او گفتگوی این حدیث شد و هر یک سخنی گفتند بعضی گفتند که امام زمان پادشاه است
در آن وقت خونکار روم الدوران بایزید نام شخصی بود ملا جلال ریش خود را گرفت و
گفت که آیا فردا در قیامت جناب اقدس الهی خواهست که جلال الدین محمد را عذاب کند
که چرا الدوران بایزید را نشناختی باری بهر حال هر گاه باید دینی در عالم باشد و اختیار مذاهب
توان کرد دلیلی بر غیر این مذهب قایم نیست بجهة آنکه اقوی همه دینها بعد تفتیش و اعظم
فرق اهل اسلام سنیانند و هر گاه طریقه ایشان باطل شد دینی دیگر دلیلی بر حجت او نیست
و امر منحصر است در مذهب شیعه و مقتضای این مذهب همین که متولد و موجود آنجناب و ظهور او
در وقتی که مشیت الهی باشد اذعان و یقین کرد عجل الله فرجه و فرجنا بحرمته اجداده الطا
هرین صلوات الله علیهم اجمعین و بدانکه آنحضرت را دو غیبت بوده یکی صغرا که هفتاد
سال و کسری بود که بسیاری از شیعیان در آن وقت بخدمت ایشان میرسیدند که از سفرا
و عرایض و مسایل شیعیان را بخدمت ایشان میبردند و جواب میگرفتند و مشهورترین
ان سفرا چهار نفر بودند اول عثمان بن سعید اسدی بود بعد از آن محمد بن عثمان پسر او

و بعد از آن ابو

بیان باب پنجم در معاد

و بعد از آن ابوالقاسم حسین بن روح بود و بعد از آن علی بن محمد سمیری و بعد فوت او ابتدای غیبت کبری
بود که آثار و اخبار از آنحضرت منقطع شد و احادیثی که بواسطهٔ این سفرا گرفته‌اند در میان شیعیان الحال
بسیار است و در دست و زبان این سفرا هم بواسطهٔ امام زمان معجزات ظاهر میشد و خبر میدادند از
امور مغیبه از احوال شیعیان و شیعیان اخماس و نذور و حقوق ائمه خود را بخدمت ایشان میبردند
که آنها بخدمت امام زمان میبرند و در کتب شیعیان ازین باب احادیث بسیار است و در این باب
کتابها تالیف کرده‌اند و همان کتابها از برای حجت شیعه کافیست اگر غیر آنها نباشد و حال آنکه لله
الحمد امر او واضح است از آنکه مخفی باند باب پنجم در معاد است یعنی باید اعتقاد کرد که حیوة و
زندگانی عود میکند بعد مردن و روح باز تعلق میگیرد بهمین بدنها که در این دنیاست بعد از
موت و پوسیدن و استبعادی که کفار میکردند در جنب قدرت جناب اقدس الهی بیوجه است
چنانکه خود در قرآن مجید مکرر فرموده است و بدانکه دلیل بر اصل معاد یعنی اینکه سرای دیگر باید
باشد که در آنجا نیز زندگانی باشد و پاداش اعمال داده شود و نیکوکردار و بدکردار بسزای خود
برسند هم از عقل است و هم از نقل اما دلیل عقلی پس پیش ازین اشاره بآن شد و در اینجا نیز
میگوئیم که بعد از آنکه کسی خدا را شناخت و دانست که او حکیم و عادل و قادر است یقین میکند
بوجوب معاد بجهة آنکه خلق خدا عالم و آدم را عبث نیست و باید غرض و فایده در آن باشد و آن
۲ فایده هم باید چیزی باشد که عاید بخلق شود بجهة آنکه خود غنی است از همه چیز و آن فایده که از
برای خلق تصور توان کرد آن در دنیا نیست بجهة آنکه همه دنیا درد و الم و محنت است و اگر
درد لذتی کسی تصور کند با وجود آنکه او هم فی الحقیقه رفع آزار است نه لذت جدیدی
بهره از زهر و درد مقرون است که قابل آن نیست که مطمح نظر چنان خداوند کریمی باشد
و اگر واقعا غرض خدا همین باشد کار او لغو و عبث بلکه ظلم خواهد بود چنانکه خود فرموده
افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون فتعالی الله الملک الحق یعنی
آیا پس گمان کرده‌اید که ما شما را خلق کرده‌ایم عبث و اینکه شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد
بلند است مرتبه خداوند پادشاه حق که چنین کاری بکند و ضرب مثالی گفته‌اند بعضی اهل معرفت

در باب دنیا و گفته‌اند که مهمانی و اکرام کردن و فیض رسانیدن خدا به بندگان در دار دنیا اگر چنین محض
نعمت و لذت دنیا باشد بآن میمانند که شخص بزرگی کسی را ضیافت کند و در خرابه بنشاند که پر از زنبور
و مار و عقرب و اژدها و شیر و پلنگ و گرگ و خوک و خرس و انواع جانوران درنده و زهردار باشند
و طعامی در نزد او بگذارند که بخورد و دو نفر جلاد با شمشیر برهنه در بالای سر او ایستاده باشند که او
همین که طعام خود را خورد گردنش را بزنند و هر لقمه که بردارد گزندها او را بگزند و درندها باو
حمله کنند و شمشیر دارها در قصد آن باشند به بین چنین ضیافت لایق خداوند کریم باشد راست
یا نه این خانه دنیا جهان خرابه است که همه دردها و زهرها و مرارتها آلوده است و شمشیر دار
اجل است منتظر تمام شدن مدت عمر و تمام کردن روزی او است که جان او را بگیرد و بس لایق
ضیافت کریم خانه بهشت است که نعمت او دایم و لذت او بی الم و طعام او بی تشویش است
و مرگ و موت و مرض و غم و الم در آن نیست و دیگر اینکه بسیار می‌بینیم که ظالمی با کمال رفاه و
وسعت در نهایت شقاوت و خذلان ظلم و تعدی بسیار نسبت بمظلومی با کمال محنت و مشقت
در غایت صلاح و تقدس مثل اینکه یزید بن معاویه و عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن علیهم اللعنه
و انواع عذاب نسبت بجناب سید الشهدا و اولاد و اصحاب و اهل بیت او علیهم افضل الصلوة
کردند هرگاه این دو فرقه بمیرند و خاک شوند و باد همه را ببرد و روز دیگر نباشد که حق تعالی
داد آن مظلومان را از آن ظالمان بگیرد و این مظلومان را بدرجات عالیه مقربین در اعلا
علیین برساند پس بر حق تعالی ظلم عظیم و اجحاف بزرگ وارد می‌آید تعالی الله عن
ذلک علواً کبیراً پس عقل صریح حاکم است بوجوب معاد و ممکن نیست که کسی قایل
باشد بعدل و حکمت خدا و منزه بودن او از فعل قبیح و منکر معاد باشد و اما دلیل نقلی
پس آن اجماع همه پیغمبران و اجماع ادیان است و از اول تا آخر قرآن و همه کتابهای آسمانی
پر است و احتیاج بذکر آن نیست و یکی از آیات جهان بود که گفتیم هم کلام خدا است و هم
برهان عقلی است و باید دانست که معاد جسمانی است یعنی روح بآن بدن متعلق
میشود و بهمین بدن عود میکند و بهشت خانه جسمانی است مشتمل بر درختان و میوه‌ها

و قصور و حور

و حور و قصور و انواع فرشها و غرفها و زینتها از انواع قماشها و جواهر و انواع لذات از خوردنی
و آشامیدنی و پوشیدنی و سایر لذات از نکاح و صحبت زنان خوش لقا و غیر اینها از آنچه نفس
خواهش کند و جهنم نیز جاییست پر از آتش و زنجیر و غل و گرزهای گران که در دست ملائکه
غلاظ و شداد است و خوراک اهل آن از اخلاط زخمها و چرک و ریم فروج زناکاران که مدتها
در درد بکشند در جهنم جمع شده و صحبت شیاطین داشتن این از انواع عذابها و دلیل بر اینها همه
قول خدا و پیغمبر و ائمه کتابها و آیات و احادیث بسیار است و هر که انکار معاد جسمانی کند و اکتفا بمعاد روحانی
کند چنانکه حکمای یونان گفته اند کافر است بجهت آنکه این معنی بدیهی دین پیغمبر ما بلکه دین همه پیغمبران
پیغمبران است و صریح آیات قرآن است و انکار این معنی انکار ضروری است و قول خدا و پیغمبر است
و هر که انکار قول خدا و پیغمبر کند کافر است و حکمای یونان گفته اند که روح بعد از مفارقت بدن
باقیست و اگر در دنیا اعمال نیکو کرده از آن اعمال در کمال خوشحالی است و لذت میبرد
همین بهشت اوست و اگر اعمال ناشایسته کرده از آن کردار بد حال و در کدورت و الم است و این جهنم
اوست و اعتقاد باینکه معاد همین است نه غیر این کفر است و از جمله آیات قرآنی که صریح در معاد
جسمانی است به یک آیه اکتفا میکنیم و آن اینست که حق تعالی در سوره یس فرموده است و ضرب لنا
مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة
و هو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون
اولیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق
العلیم یعنی زده است انسان از برای ما مثلی و فراموش کرده است خلقت خود را و آن مثل
این بوده است که گفته است من یحیی العظام و هی رمیم و در شان نزول آیه وارد شده که ابی ابن
خلف استخوان پوسیده را در نزد حضرت رسول صلعم و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگویی
خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل
جهنم میکند پس این آیه نازل شد و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه و حاصل آن شبهه
کافر محض استبعاد بود که این بسیار دور است که استخوان پوسیده دوباره زنده شود حق تعالی

در رفع استبعاد او فرموده که او فراموش کرده است خلقت خود را که ما او را اوّل از خاک و بعد از وی
از نطفه خلق کردیم و خاک یا قطرهٔ آبی را چنان کردیم که می بینند صاحب اعضا و اجزاء بسیار
از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی و سر و دست و پا و چشم و گوش و قوتهای ظاهری
از بینائی و شنوائی و چشیدن طعمها و تمیز بویها و تفرقه کردن میان سردی و گرمی و تری
و خشکی و غیر آن و از قوای باطنه از عقل و وهم و خیال و ادراکات مختلفه و از قوای غاذیه
مثل جاذبه که غذا را ببدن جذب میکند و ماسکه که در آنجا نگاه میدارد و نامیه که باعث
زیادتی گوشت و پوست میشود و دافعه که فضلات و زیادتی را رفع میکند بمو و ناخن
و چرک و غیر آن میشود و هم چنین دقایقی که در بدن انسانیست و ترکیباتی که در
هر یک از اعضاست و کیفیت آلات اکل و شرب و آلات تنفس و غیر آن که بحساب
نمی آید و شماره آنها بغیر خودش کسی نمیتواند آیا آن شخص نه است یا انکه این استخوان پوسیده را
که مرده است انسان بود ثانیا انسان کنیم بعد از آن قل یحییها الذی انشاها اول
مرة و هو بکل خلق علیم یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که زنده میکند آن استخوانها را
آنکسی که خلقت کرد آنها را اول بار و حال آنکه در اوّل هیچ نبودند و خاک را خلق کرد
و از خاک ایشان را با آن نهج خلق کرد الحال نه مشقتی از برای خلقت ایشان هست و این
آسانتر است از اول و هو بکل خلق علیم یعنی حق تعالی بهمه جور خلقت کردن دانای
بسیار داناست هم میتواند بی ماده و بی مایه خلق کند چنانکه در اوّل کرد و هم میتواند
مرده را زنده کند هر چند آن مرده خاک شده باشد و باد برده باشد و خاک او کاسه
و کوزه شده باشد یا جزو بدن درندگان شده باشد که هر چند او را انسان دیگر
خورده باشد و جزو بدن آن شده باشد حق تعالی میتواند اجزاء اصلیهٔ خورنده را
جدا کند و او را از آن زنده کند و اجزاء فضلیه که گوشت و پوست در بدن او دمیده جدا
کند و خورنده گان را از او زنده کند و بعد از آن باز از برای رفع استبعاد مثلی در برابر مثل
آن کافر آورده و فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه

توقدون

توقدون فتنا یعنی او آنچنان کسیست که قرار داده است از برای شما از درخت سبز آتشی پس ناگاه
شما از آن آتش می افروزید که دو درخت است در بادیه که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند هرگاه
شاخ یکی از این دو تا را بگیرند و بیکدیگر بمالند مثل سنگ و چقماق آتش میدهند و از آن آتش میگیرند
پس هرگاه او تواند که آتش در میان آب قرار بدهد که در آن درخت سبز است با وجود اینکه آب
و آتش ضد یکدیگرند آیا نمیتواند روح را در استخوان پوسیده داخل کند و او را دوباره زنده کند بعد از
باز از برای زیادتی احکام و اتقان فرموده اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی
ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسی که خلق کرده است آسمانها را
و زمین را قادر بر اینکه خلق کند مثل ایشان را یعنی کسی که خلق کرده است جسمهای باین عظمت و آن
غرایب که در آنهاست از ستارها و ماه و آفتاب و انواع غرایب و عجایب و هم چنین کوهها و دریاها
و درختان و معادن و غیر آنها قادر نیست بر اینکه ثانیا بدن ایشان را خلق کند بلی وهو
الخلاق العلیم یعنی بلی قادر است و او است بسیار خلق کننده و قدرت او کامل و تمام است و
بسیار داناست و علم او شامل جمیع دانستنیها است و دیگر بعضی از شبهه ها که شیاطین انس و جن
در نظر می آورند بعد از آنکه خلاف آن از کلام خدا و پیغمبر یقینی شد لایق آن نیست که کسی بآن گوش
بدهد و فکر خود را متوجه آن سازد و بعد آنکه احوال بعد از مرگ بسیار است که خدا و پیغمبر خدا خبر
داده چه قبل از قیامت و چه بعد از آن مثل سکرات مرگ و عالم برزخ یعنی ما بین دنیا و قیامت
از سؤال منکر و نکیر در قبر و فشار قبر و بهشت و دوزخ دنیا و تنعم و تعیش در آن و عذاب
در این و نفخ صور اول و مردن جمیع جانداران حتی ملائکه آسمان و حمله عرش و نفخ صور
دویم و زنده شدن جمیع خلایق و حشر و نشر و حساب و صراط و میزان و حوض و شفاعت
و غیر اینها از آنچه در قیامت و قبل از آن واقع میشود حق تعالی همه را در قرآن خبر داده و باید
به همگی آنها اعتقاد کرد و ظاهر آنها را قبول کرد و علم بحقیقت آنها را بخدا و رسول واگذاشت
بر ما همین واجب است که آنها را در آنچه گویند راست گو دانیم خلاصه اینکه هر چه یقینی است
که خدا و رسول و پیغمبر آورده است انکار او انکار خدا و پیغمبر است و کفر است پس هر که

انکار یکی از آنها بکنند کافر است و هرگاه بدلیل عقل و نقل خدا و پیغمبر خود را شناختی هرگاه
عالمی از علمای دین دار صاحب تقوی که تابع رسول خدا و ائمه هدی باشد بر تو بخواند از
چیزها باید اذعان کنی و انکار نکنی و اگر از سخن او یقین برای تو حاصل نشود باین معنی که احتمال
بدهی که او اشتباه کرده باشد و سهو یا خطا کرده باشد پس بگو آنچه در قرآن و کلام پیغمبر است
من او را اعتقاد دارم هر چند تفصیل اینها ندانم این اصول دین تو بود که گفتیم و اما فروع
دین پس در این زمانها که دست رس به پیغمبر و امام نیست اگر کسی تواند که مسائل فروع
از کلام خدا و رسول و ائمه طاهرین استنباط کند که بقدر وسع و طاقت خود چنین
بفهمد که حکم خدا اینست هر چند بمظنه باشد پس بآن عمل میکند و این شخص را در
اصطلاح مجتهد میگویند و اگر کسی را آن قوه نباشد و آن مرتبه را نداشته باشد
تکلیف او آن است که تقلید آن مجتهد بکند و مسائل دینی را از او اخذ کند و بر همه
مردم که قابلیت و استعداد داشته باشند در این زمان واجبست که مجتهد شوند بوجوب
کفائی و هرگاه که مجتهدی بهم رسید در ناحیه و قدری که رفع حاجت آنها باو میشود این
وجوب از گردن دیگران ساقط میشود ولیکن واجب کفائیست که جماعتی همگی مشغول
تحصیل باشند هر چند یک مجتهد موجود باشد بجهة آنکه هرگاه هیچ کس مشغول نباشد و
اکتفا بهمان مجتهد بکنند مجتهد که مرد مجتهد شدن آسان نیست که در آن وقت
فوراً دیگری مجتهد شود و مشهور مذهب علمای شیعه اینست که باید در فروع یا کسی
مجتهد باشد یا مقلد مجتهد که اگر هیچ یک از اینها نباشد عبادات او صحیح نیست هر چند
درست کرده باشد پس ای برادر چشم و گوش خود را واکن و اصول و فروع خود را درست
کن که خلقت تو از برای همین شده است و فریب شیطان مخور و خود را غافل مکن که طاقت
عذاب جهنم نداری اعاذنا الله و ایاکم من النار و رزقنا بفضله و رحمته
من افقه الابرار تم تم تمت الرساله فی یوم الجمعه خامس شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۱۲
اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بحق محمد و اهل بیته الطاهرین

کتاب الصید والذبایح سؤال هرگاه گوسفندی که از ارشش دارد و بعضی
علامات و علامات مجربه از او بهم رسد که جزم بجان دادن و در حال نزع بودن آن از برای این کس حاصل شود آیا
سر بریده آن محلل آن است یا سر بریدن فایده ندارد و اعراض از آن واجب است و دیگر حیوانی که گرگ
شکم او را دریده باشد و روده یا احشاء و دیگر او را پاره کرده باشد و باین سبب افتاده لیکن صدا کشد
و دست و پا زند آیا والحالة هذه ذبح او جایز است یا آن حیوان حرام است و دیگر حیوانی که تیر
دعا انداز باو بخورد و باصطلاح صیادان جگر او را گرفته باشد و یقین بر جان کندن او باشد آیا ذبح او جایز ص
با این حال یا نه و دیگر مرغ را که صیاد تیر باو انداز و ورده او را پر دن برد و پر بهم زند و در نهایت
حرکت باشد آیا آن مرغ یا ذبح حلال است یا حرام جواب اظهر در نزد حقیر اعتبار حیوه مستقره است
در حلیت ولکن در تحقیق آن اکتفا میکنیم باستصحاب حیوة بعد از اینکه تا علم بهم رسیده است که حیوان در حال
کندن است میتوان او را ذبح کرد و حلال میشود بشرط تحقق علامتین بعد ذبح یعنی حرکت عضوی از
اعضاء آن و بیرون آمدن خون روان علی الاحوط یا احدهما علی الاظهر واما هرگاه علم بهم رسد که در
جان کندن است حلال نیست هر چند هر دو علامت بر او مترتب شود نهایت حصول علم بسیار نادر است
مگر دیده ایم که اشخاص را که حکم بموت او میکنند و بعد صحیح میشود و همچنین حیوان سؤال
هرگاه صیدی بضرب گلوله بمیرد که در میان آن گلوله آهن باشد و بسم الله هم گفته باشد در وقت
انداختن حلال است یا نه جواب اظهر و اشهر حرمت است

سؤال
[illegible] زید بهوا از زمین عمرو رفته فرود
[illegible] علیه عقلا انداز زید یا نه
جواب
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] نمی‌برد و [illegible] او نمی‌برد خود
[illegible] باد داد

سوال شخص متوفی شده و مانده از مال    وارثش از وی مانده یکی عم یکی خال
قسمت میانشان چه توان کرد بگوئید    خالش پسر عم بود و عم پسر خال

جواب قایل در جواب این سؤال گفته    شاگرد من ار کنی تو لبی ماهیی سال    تا شرح کنم حال عم و پسر خال
گر آنکه شود مادر امت زن عمت    فرزند عمت هست در اینجا ترا خال    هرگاه شود مادر بابت زن خالت
حاصل شود از بهر تو دو عم پسر خال    میراث سه سهم هست بگویم که بدانی    دو سهم برد عم و یکی میبردش خال

سوال زید بر سر عمرو چند زخم زده باین تفصیل یک ضربی باو زده که پوست و گوشت را بریده و استخوان را شکسته و قدری استخوان هم از آن بیرون آمده و زخم دیگر در نزدیک آن زده که پوست و گوشت را بریده و باستخوان رسیده است و زخم دیگر بر بن گوش او زده است بهمین نحو و زخم دیگر بر پیشانی او زده که پوست و گوشت را بریده و ضربه دیگر بر چانه او زده که گوشت را بریده و ضربی دیگر بر دست او زده که انگشتها را بریده و انگشتان او را باطل و بیکار کرده دیت اینها را بیان فرمایید

جواب دیت زخم اول و آنرا منقله گویند پانزده شتر است و دیه زخم دوم و او را موضحه گویند پنج شتر است و همچنین آن زخم دیگر که بر بن گوش او زده پنج شتر است و دیه زخمی که بر پیشانی او زده هرگاه پوست را بریده و اندکی از گوشت را بریده و آنرا دامیه گویند دو شتر است و اگر بسیار بگوشت فرو رفته و آنرا باضعه و متلاحمه گویند سه شتر است و همچنین ضربی که بر چانه زده اند آنهم مثل ضرب پیشانی است و آنچه در احادیث و کلام علما است شتر است و ظاهر آن است که بعنوان مثال باشد پس در عوض یک شتر ده دینار و صد درهم میتوان داد و همچنین سایر دیات و بعد از تعیین دیه شرعی بر جانی اختیار با جانی است در تعیین هر یک از آن شش امر یعنی یکهزار دینار و ده هزار درهم و صد شتر و دویست گاو و هزار گوسفند و دویست حله یمنی و اما دیه باطل شدن انگشتها پس دیه شل شدن هر انگشتی دو ثلث دیه انگشت است و دیه هر انگشتی ده یک دیه خود انسان است

سؤال چه میفرمایند در این مسئله شریفه
مثلاً شخصی بدون اذن ابوین نذر کرده است
که غلیان نکشد آیا این نذر منعقد میشود و در صورتیکه مضرّ باشد
نذر کند که اداء برای شخص لا مرجح مثلاً و اگر رجحان باشد منعقد میشود
در صورت انعقاد آیا صیغه بر می آید که لفظ جلاله در نذر شرط است یا نه اگر لفظ را بگوید منعقد
صیغه نذر چه طور است

جواب

اذن والده شرط نیست در نذر خود
و هم چنین والد علی الاظهر و هرگاه بقصد
صحیح نذر ترک غلیان کرده مثل اینکه ضرر باو
میرساند یا میخواهد تضییع اوقات نکند و غلیان
نفعی باو ندارد ظاهراً نذر منعقد است و در حنث آن
کفاره لازم است و بهمان حنث نذر منحل میشود و کفاره
آن کفاره افطار روزه رمضان است علی الاظهر و در صیغه نذر
لله علیّ گفتن ضرور است علی الاظهر والله العالم


فهرست آنچه در این کتاب است بدین ترتیب
کتاب الصلوة وآن مبتنی بر چهار قاعده است قاعده اول در مقدمات صلوة
وآن مشتمل بر پنج منهج است منهج اول در طهارت وآن مبتنی بر چهار باب است
باب اول در وضوء واین باب بر سه فصل مبتنی است و هر فصلی بر چند مطلب مطلب اول
در تعداد وضوء واجب مطلب ثانی در تعداد وضوء مستحب مطلب سیم در موجبات وضوء از فصل اول
مطلب چهارم در حکم شک در طهارت و حدث پنجم در سلس البول و مبطون فصل ثانی
در خلا رفتن و آداب آن که در ضمن چند مطلب مذکور است فصل سیم در کیفیت وضوء وآن در
ضمن چند مطلب مذکور است باب دویم در غسل است وآن مشتمل بر پنج فصل است فصل اول
در غسلهای واجب و در آن ۵ مطلب است فصل دویم در موجبات غسل و در آن چهار مطلب است
اول در جنابت ثانی در حیض سیم در نفاس چهارم در استحاضه فصل سیم

وکفن و دفن او و در آن هشت مطلب است

در اقسام نمازها و احکام آن
و در آن چهار باب است باب اول
در نمازهای واجبه و احکام آن
و در آن سه فصل است فصل اول
در نماز یومیه و نماز جمعه و در آن هشت
مطلب است فصل دویم در باقی نمازهای
واجبه و در آن سه مطلب است مطلب اول در نماز
عیدین و در آن چهار بحث است مطلب دویم در
نماز آیات مطلب سیم در نماز طواف و استیجار و شبه آن
فصل سیم در قصر و اتمام است و در آن دوازده مبحث است
باب دویم در نوافل است و در آن چند فصل است فصل اول در نوافل
یومیه است و در آن ۵ مطلب است فصل دویم در نماز استسقا است فصل سیم
در نوافل ماه مبارک رمضان است فصل چهارم در سایر نوافل است مثل نماز جعفر
طیار و نماز امیر المومنین ع و نماز فاطمه ع و غیر ذالک

بسم الله خیر الاسماء

ابن بابویه در خصال از سلیمان بن خالد روایه کرده

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود که فرموده است

رسول خدا صلی الله علیه وآله که پرستیده نشده است خدا بچیزی افضل از عقل

و تمام نشود عقل مومن عاقل تا جمع شود در او ده خصلت یکی آنکه مردم از او امید خیر داشته باشند

دوم آنکه مردم از شر او ایمن باشند سیم آنکه خیر اندک دیگری را بسیار شمرد چهارم آنکه خیر بسیار

خود را کم شمرد پنجم آنکه کسی که با او حاجتی داشته باشد دلتنگ نشود بسبب طلب حوائج ارباب حاجت

ششم آنکه از طلب علم دلگیر نشود در مدت عمر خود هفتم آنکه فقر [illegible] نزد او از توانگری بهتر

باشد هشتم آنکه خواری در راه خدا نزد او از عزت [illegible] بهتر باشد نهم آنکه گمنامی نزد او از نام‌آوری بهتر باشد

دهم آنکه هیچ کس را نبیند مگر آنکه گوید که او از من بهتر و پرهیزکارتر است و مردم دو قسمند یکی مردی است که

او بهتر و پرهیزکارتر است و دیگری [illegible] که بدتر و پستتر است [illegible] چون او را ببیند

گوید شاید [illegible] و چون بدین حال رسید بزرگی او بالا رفته است و در

بزرگی اهل زمان خود خواهد بود صدق رسول الله صلی الله علیه وآله

بنام الحکیم [illegible]

[illegible]